

## □ سرسخن این فصل

تغییر، تحول، دگرگونی و تطور  
دولت‌ها و مرزها و زبان‌ها خاصیت تاریخی است.  
در منابع تاریخی و جغرافیایی  
اقوال و نظرات نسبتاً مختلفی از حیث تحدید  
حدود جغرافیایی تاریخی جمهوری آذربایجان  
بیان شده است. قدیم‌ترین منابع جغرافیایی  
که در شناخت قفقاز و دربارهٔ حدود  
جغرافیایی آذربایجان بحث کرده است، منابع  
یونانی مانند آثار تاریخی و جغرافیایی  
هرودوت - ابوالمورخین - (406 ق.م - 484  
ق.م)، هری شبوس (متوفی 609 م)، فیلسترات  
(سدهٔ یکم میلادی)، پلینی (79 م - 23 م)،  
اکتزیاس (سدهٔ 5 ق.م)، استرابون (? - 50  
ق.م)، آقاتانجلوس (سدهٔ 4 میلادی) می‌باشد.  
از جغرافی‌دانان اروپایی آنویل فرانسوی (? -  
1697م)، استوکویس هلندی (سدهٔ 19 عیسوی)،  
برست فرانسوی (1880م - 1802م)، کلاپ رته  
آلمانی (1835م - 1783م)، لانگو فرانسوی

(1869م - 1829م)، نیز در دوره‌های بعدی درباره منطقه مورد بحث ما اطلاعاتی را منتقل کرده‌اند. مشاهدات مضبوط و سفرنامه‌های سیاحانی مانند اورلئاریوس نیز در آموخت قفقاز بسیار ارجمندند. در این میان متون و منابع تاریخی علمای قفقازی به‌ویژه دانشمندان ارمنی و آلبانیایی که از ساکنان بومی پیرامون آذربایجان بوده‌اند از اهمیت خاصی برخوردار است که تاریخ ارمنستان موسس خورناتسی ارمنی (478م - 370م) اثر ارزشمند موسی کالانکاتوکلو (سده 7 میلادی) به نام «مخیتار گوش» (سالنامه آلبان) از درخشش ویژه‌ای برخوردار است. مورخین و جغرافی‌دانان اسلامی نیز در منابع و متون خود اطلاعات گسترده و مهمی را ارائه کرده‌اند. اکثر آن‌ها و نسخه‌ها تا به امروز رسیده است و برخی از آن‌ها در متن‌های موجود محل استناد واقع شده‌اند ولی خود اثر به دست ما نرسیده است. ابن‌اثیر جزیری (630 ه - ؟) در کتاب «الکامل فی التاریخ»، ابن حوقل (400 ه - ؟) در کتاب «صورة الارض، ابوالفداء (732 ه - ؟) در کتاب‌های «المختصر فی اخبار البشر» و «تقویم البلدان»، بلاذری در کتاب «فتوح البلدان»، اصطخری (380 ه - ؟) در کتاب «المسالك و الممالك»، ابوزید احمد بن سهل بلخی در کتاب «صورالاقالیم»، ابن خردادبه در کتاب «المسالك و الممالك»، ابن فقیه همدانی در کتاب «البلدان»، المقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم»، طبری (310 ه - 224 ه) در کتاب «تاریخ الامم و الملوك»، مسعودی در کتاب‌های «مروج الذهب»، «اخبار الزمان»، «الاولسط»<sup>1</sup>، «التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم»

و «التنبیه و الاشراف»، یاقوت حموی (626هـ - ؟) در کتاب «معجم البلدان»، ابودلف (421هـ - ؟) در کتاب «عجائب البلدان»، قزوینی در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد»، احمد جیهانی (4 - 3 هجری) در کتاب اشکال العالم و ... معلومات جامعی در باره تاریخ و جغرافیای قفقاز و آذربایجان داده اند.

گاهی وجود آراء مختلف متعین درباره حدود جغرافیائی مناطقی که در زمان‌های اهمیت سیاسی گرفته‌اند، موجب اغتشاش شده و صدور رای قاطع را تشکیک می‌کنند. دعاوی توسعه طلبانه ارمنستان بزرگ (سرزمینی بین دو دریا)، وحشت وحدت دو آذربایجان، دعاوی کودکانه خلیج عربی و رد استملاک ایران بر جزائر حقه خود، همه از مواردی است که سایه سیاست را بر سر جغرافیا و تاریخ جغرافیائی سنگین می‌کند. دیری است (از زوال قاجاریه تا کنون) ترک‌ستیزان را موضوعات واحدی به خاکریز معرکه‌ای بدل شده است که تا یکی یا چندی از آن عناصر را پیش نکشند از هم‌سنگران آن دعوا در شمار نیایند و لاقید به ملیت به حساب روند و اگر لیت و لعل بر آن پندار آورند که دیگر ضدملی و ضدایرانی خوانده می‌شوند. دیریت تا وجه ایران‌دوستی در لجنه‌ها و نشریات سازمانی آن حلقات چند موضوع مسلسل است که در هر خطابه و کتابه یک یا چند عنصر از این عناصر اربعه! دیده و شنیده می‌شود:

♦ زبان دیرین آذربایجان (گویه آذری).

♦ تاریخ گرویدن! مردم آذربایجان به زبان ایلغارگران تاتار و مغول (دوشی و پرندوشی بودن لهجه تحمیلی محلی «اعنی ترکی» در آذربایجان).

♦ یقین به سلاله مادی نیاکان آذربایجانیان و پسر عمی آنان با پارت و هخامنش.

♦ اران و آلبان بودن آن سوی ارس و بیگانگی مردمان دو سوی ارس.

در حالیکه یا میدانند و یا میبایست بدانند که هم نام بودن اراضی جغرافیائی مردمی یا دو مردم، آنها را به وحدت و نمی‌دارد چندانکه ناهم نام بودن ولایات گوناگون ایران، مردمان آن ولایات را از هم جدا نکرده و از هر طایفه‌ای که بپرسی ایران را بیش از طایفه دیگر از آن خود می‌داند. وحدت زبانی و تباری نیز موجبات یگانگی اهل یک زبان در دو کشور نمی‌شود چندانکه ترکان صفوی با ترکان عثمانی زیاده دوستی نکردند! امروزه اسباب وحدت دیگری در جریان است و این پرسش بجاست که: ملی‌گرایی چه چاره‌ای بر این آفت ملیت اندیشیده است؟ و آن درك «أمتی» است که نه اران و شیروان می‌شناسد و نه ترك و تاجیک، که اگر به کام و مراد پیش رود مانند سیل دمانی صخره‌های نتراشیده و مغرور را و ستایش آباء کوه‌نشین را زیر پا له می‌کند. امید دیگر، انقراض نسل پهلوی‌پرورد است که نسل امروز به امراض نسل پیشین گرفتار و دچار نیست. جز دغدغه علم و داد در دل و دماغ آنها، بلغمیات ما صفاوی مزاجان را جایی نیست.

غیر از اینهمه که گفته آمد، اساساً در نظام جامعه‌شناخت، درك «ملیت» دگرگون شده است. ملت که تا قرون 19 به مفهوم کیش و دین بود، مفهوم «ناسیون» را از قرن اخیر یافت که این بار نیز همان مفهوم سابق را نیز از دست داد و اینک کهنه اندیشان ملی‌گرا باید به پویه بویه دیگری باشند، چه امروز دیگر

ملیت یعنی: «سرنوشت مشترک یک مجموعه انسانی». نه آنکه انسان را گریزی از ملیت و خلق خود نباشد تا بداند که فضیلت از آن اوست یا خارج از اختیار او.

پس در این معرکه حوزه‌های علوم تاریخ، جغرافیا، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، قوم‌شناسی به اسلحه سیاست و کینه‌توزی قوم‌ستایان و ستیزندگان با موجودیت هرگونه قومی غیر از تبار مفروض خود در آمد. هرگونه اصراری در رد لاف‌ها، خود به عمر یاوه‌درائی‌های غیرعالمانه علم‌کسوت می‌افزاید و زمینه گشادتری به گزافه‌های دیگر و هجمه‌های سویی مقابل بیمار باز می‌کند؛ همان اذهان معلولی که در مقابله با ترک‌ستیزان، به ترک‌ستایی همانگونه‌ای برخاسته‌اند و تاریخ ترکان این ولایات را به هفت‌هزار و ده‌هزار و شانزده هزار سال می‌برند و زلف‌گله را تا کهکشان می‌کشانند. بنابراین بعضاً در پاره‌ای از موضوعات مذکور اساساً «اصول موضوعه» از اعتبار ساقط شده و نظریه‌های جغرافیائی و تاریخی نیز به پیروی از منطق ریاضی که ناجی پریشانی‌های فیزیک و حتی فلسفه شده است، به مثابه تنها راه‌گشا فراروی ما قرار می‌گیرند. تکرر در آراء متغیر و متناقض ما بر وضع نظامی پلورالیستی در جغرافیا، ناگزیر می‌کند که با توسل به دستگاه ریاضی و نظریه محاسبه‌پذیری، قضایای تصمیم‌ناپذیری را در برخی از حوزه‌های تاریخی و جغرافیائی تطبیق کنیم و با برداشت پلورالیستی، هر دو نظریه مفروض را صحیح بیان‌گاریم تا دنیای اندیشه را از بحران و محرقه تب سیاسی خلاص کنیم و بی‌آنکه سرگردان نظریه‌های بی‌معنی سرگران بمانیم، با وسعت مشربی به هر یک

از آراء متخلخل و متناقض، محل اعرابی  
ببخشیم.

علیرغم ذکر این مقدمه در تحدید حدود  
تاریخی نام جغرافیائی آذربایجان به بیان و  
سپس محاکمة شتابناک آراء مختلف می‌پردازیم  
تا خواننده خود به قناعت آزادانه‌ای در باب  
مطلب موضوع بحث برسد.

□ دو نظریه در حدود تاریخی

## جغرافیای آذربایجان

در باره حدود آذربایجان و اطلاق این نام بر اراضی مشهور به آذربایجان، دو گونه رأی موجود است که در متون امارات و قرائنی کافی بر اثبات هر دو رأی موجود است.

1. آذربایجان به اراضی گسترده‌ای - از شمال غرب به رود ارس، از شمال شرق به طوالش و از جنوب غرب به کردستان و از جنوب شرق به منتهی‌الیه زنجان و طارم - گفته می‌شود.

2. آذربایجان به اراضی گسترده‌ای - از شمال به دیوار دربند (جمهوری خودمختار داغستان روسیه) و از جنوب به کردستان و طارم زنجان - منتهی می‌شود.

بنابراین تنها مورد اختلاف در خُرد کردن آذربایجان و تفریق «جمهوری آذربایجان» امروزی از این محدوده جغرافیایی است که اکثر صاحبان این نظریه دوم با حسن نیت و نگرانی از تمامیت ارضی ایران و هراس از واگرایی آذربایجان از مرکزیت ایران و بیم هم‌گرایی دو سوی آذربایجان، به این رأی گرائیده‌اند و انکار سندیت تسمیه آذربایجان بر سرزمین‌های شمال ارس را به اثبات ایرانیّت آن سرزمین‌ها با پذیرش تسمیه آذربایجان ترجیح کرده‌اند. بدین معنی که برخی صرف نظر از استناد تاریخی نام آذربایجان بر آن سوی ارس (جمهوری آذربایجان) این تسمیه را پذیرفته و شمال ارس را تا دربند و اینهمه را از آن ایران بزرگ تاریخی می‌دانند و تقسیم ترکمانچایی را اعتباری جز مغلوبیت قراردادی قائل نمی‌شود؛

اما برخی به بهای از دست هشتن مالکیت تاریخی ایران بر آن سرزمین قدیم اش و فقیر کردن ایران از خویشاوندی با یوسف گم‌گشته اش «لکم دینکم و لی دین» گفته، به یکباره دست از شمال ارس می‌شویند و معتقدند که آذربایجان در عهدنامه ترکمانچای دونیم نشده و بخشی که از دست رفته است نه آذربایجان، بلکه سرزمینی به نام اران یا آلبان است که ارتباطی جز مجاورت، با آذربایجان ما ندارد؛ تازه این مجاورت هم با پا در میانی ارمنیه از میان برمی‌خیزد.

دسته‌ای که به انتزاع شمال ارس از آذربایجان معتقدند اکثراً پژوهشگران ایرانی هستند. دلیل این نوع انگارش، کمبود تفحص در حوزه قفقازشناسی در ایران است. گاه عدم اطلاع و اشراف علمی بر شناخت قفقاز را گرایشات «شعوبی نو» نیز مزید می‌گردد.

شعوبیه حزبی بوده که بعد از فتح ایران توسط مسلمانان در مقابل اعراب، کینه‌ورزانه دست به مقاوت‌های گسترده زدند که از جمله این مقاومت‌ها اتهامات کتابسوزی برای جبران شکست در مقابل اعراب، کتابسازی برای اثبات تفوق فرهنگ ایران بر فرهنگ عرب، تاریخ‌تراشی و نوشتن فهرست‌های خیالی کتاب‌های ایرانی مانند «الفهرست» ابن‌نَدیم، سرودن منظومه‌های بلند تاریخی مانند شاه‌نامه‌های مملو از ستایش حماسی ایرانی و تمدن دیرین ایران (فارس‌ها) و ذم و هجو اعراب با استهزاء و تمسخر ذائقه غذایی آن ملت (شیر شتر و سوسمار و ملخ خوردن)، شرایط اقلیمی سرزمین‌های اعراب، مُرکب‌های رائج و متداول (شتر) در میان اعراب، که مشهورترین آن منظومه‌ها «شاه‌نامه فردوسی» است. درباره تحرکات و اقدامات و آثار



شعوبی معلومات و اطلاعات بسیار اندکی در دست است و امروزه دیگر تقریباً با توسل به فوت و فن ویژه و شم و مهارتی خاص می‌توان سلیم و سقیم آثار را از واقعی و شعوبیه‌ساخته تمییز کرد.

ملك الشعراء بهار از زمرة معدود كسانی است که طی مقاله بسیار کوتاهی درباره شعوبیه اطلاعاتی داده است. او در مقاله‌ای به نام شعوبیه که نخستین بار در مجله «طوفان هفتگی» در تاریخ 25 اسفند 1306 چاپ شده، می‌نویسد:

شعوبیه ایرانیان بودند که از هر  
حیث عجم را بر عرب تفضیل و برتری  
داده و یا لاقلاً هر دو ملت را  
مساوی پنداشته و شعرا و خطبای  
آنها در عظمت ملت خود و پستی عرب  
خطابه‌هایی ایراد می‌نمودند.<sup>ii</sup>

بهار در توصیف حزب شعوبیه می‌نویسد:

شعوبیه یکی از احزاب مهم سیاسی  
زمان خلافت بنی‌امیه و بنی‌العباس  
بوده و دوره‌های مهمی در عرصه  
اجتماع و سیاست آن عصر بازی  
کرده‌اند.<sup>iii</sup>

درحالی‌که شعوبیه نه تنها در آن دوره نقش‌های مهمی بازی کردند بلکه آثار این نقش‌ها را تا دوره‌های بعدتر نیز کشیدند. شعوبیه در جریان ساختن پیشینه فرهنگی در قرون پستر از کتاب‌هایی نام بردند که وجود خارجی نداشته و گاهی با تألیف کتاب‌هایی و عتیقه ساختن آن‌ها حتی وجود خارجی هم می‌داده‌اند که گام پیش‌ترک برده حتی پیام‌بازی و کتاب آسمانی‌سازی هم از این گروه سر زده است. این حزب برای توجیه وجود این کتاب‌ها که چیزی از آن‌همه در دست نیست،

اعراب را متهم به کتابسوزی کرده اند در صورتیکه در تاریخ فتوحات اسلام به چنین اقداماتی برخورد نمی‌شود، چنانچه بلاذری در «فتوح البلدان»، ذیل فتح آذربایجان می‌نویسد:

از آنها يك نفر هم کشته نشد و  
مورد اهانت نیز قرار نگرفتند و  
آتشکده‌شان نیز منهدم نشد و تعرضی  
به کرده‌های بلاسجان و سبلان و  
ساترودان انجام نگرفت؛ ممانعتی از  
انجام مراسم اهل شیز (آتشکده)  
مخصوصاً از جشن‌هایشان و نمایش‌ها و  
تظاهرات‌شان رخ نداد<sup>۱۷</sup>

شعوبیه که در میان‌شان شاعران و نویسندگان مقتدری مانند فردوسی و ابن‌مقفع هم بوده، تاریخ ایران و گذشته فرهنگی ایران را چنان ماهرانه مغشوش کردند که بازسازی واقعی تاریخ این مرز و بوم، دیگر امروز کاری قریب به غیرممکن است. ملک‌الشعراء بهار در این مقاله درباره آثار شعوبی و آفرینندگان آن آثار می‌نویسد:

مفاخر شعوبیه از نظم و نثر بسیار  
است و ابوعثمان عمرو بن بحر بن  
محبوب الجاحظ در کتاب البیان و  
التبیین جلد سوم صفحه ۶ در تحت  
عنوان «مطاعن الشعوبیه علی العرب  
و بشأن العصا» شرحی از اعتراضات و  
مطاعن این طائفه را بر اعراب و  
مداحی آنان از فرس و یونان و هند  
را ذکر کرده ...<sup>۱۸</sup>

شعوبیه حقیقتاً – به وجهی که نظیرش فقط در یهود دیده می‌شود – فرهنگ پهن‌اوری ساختند که دامنه‌های آن به ادبیات حماسی و فهرستنویسی و کشف ادیان قدیمی ایرانی محدود نمانده بلکه نحله‌های فلسفی، صوفی، طریقتی و مذهبی – حتی در بستر اندیشه‌های

اسلامی با التقاط آئین‌های ایرانی - ساختند و آماج خصومت را نیز همین به عرب منحصر نداشتند که با سائر اقوام غیر فارس ایرانی نیز درآویختند. یکی از مهم‌ترین نشانه‌ها و هدف‌های تیرباران شعوبیه، ترکان بودند که دو قرنی پس از اسلام، ارکان حکومت این سرزمین را تقریباً لاینقطع تا هزار سال بعد به دست گرفتند. بنابراین اگر در ادوار اخیر، شعوبیه دیگر به شکل سابق متشکل نبودند، اما حلبة گرایش‌ها آنها دائر و رائج بود و تا روزگار ما نیز فرا رسید. در دوره حکومت دودمان پهلوی حکومت از حیث تئوریک کاملاً به سیطره و استیلای فرهنگی این گرایش درآمد که این قلم در کتاب دیگری مبسوطاً به شرح و وصف آن پرداخته است.

یکی از وجوه ستیزه اخلاف فکری شعوبیه که ما آن را «شعوبیه نو» می‌نامیم، موضوع جدائی آذربایجان ایران از آذربایجان قفقاز است که با انگاره‌هایی مانند فارسی بودن زبان دیرین آذربایجان و حتی فارسی بودن زبان «اران» با زمینه مستحسن پاسداری از کیان ایران و بیم از سوءاستفاده مرکزیت سیاسی ادعای ترکیت یا «تروکت» ترکیه از آذربایجان همواره ناشیانه به جدا بودن سرنوشت قفقاز از ایران اصرار کرده و پس از واقعات تاریخی و پیش‌آمد و رخداد تکرارناپذیر فراپاشی شوروی که فرصتی به دست ایران افتاد تا دستکم از زمینه آماده القائات هویت ایرانی به آن مردمان آن اراضی بهره جوید، با هراسی هولناک از این میدان رم کردند و معرکه را به همان لولوی کاغذین واگذاشتند.

حال با این ملاحظه که اصولاً اغلب مطالعات تاریخ باستان ایران و بررسی‌های تاریخی

دوره‌های بعد از هخامنشی نیز مسیر خطایی را پوئیده است، حتی اگر پایه و مبنای مطالعات تاریخی نیز در اثر بازنگری به تاریخ باستان ایران تصحیح شود و رفع انحرافات اساسی صورت پذیرد، دانش قفقازشناسی در ایران جنین معیوبی است که رشد بطنی آن نیز مبتنی بر ملاحظات سیاسی بوده است. در ادامه این حرکت سیاست‌مآب، نظریه‌های مختلفی در باره زبان مردم آذربایجان و زبان دیرین آذربایجان، نام جمهوری آذربایجان و مرزهای تاریخی آذربایجان، ابراز شده است که این تحقیقات با رساله «زبان آذری» احمد کسروی شروع شده و به ستیزه‌هایی انجام شده است که علمای آذربایجانی مخصوصاً در دوره پهلوی که اینگونه گرایش‌ها بازار گرمی داشت، حتی در خانه‌های خود در تبریز از گفتگو به زبان ترکی آذربایجانی استنکاف می‌کردند و با سوق دستگاه‌های دولتی به صدور بخشنامه‌های اداری و آئین‌نامه‌ای، ممنوعیت‌هایی برای تکلم به ترکی در شهرهای آذربایجان القاء می‌شد که البته در واکنش این افراط‌ورزی‌ها، قطب مقابل و فراتر از آن، کشورهای حریف فاقد برنامه نبودند. لایه دیگر این دسته، اولاد خلف پدرانی هستند که تا چشم گشوده‌اند در آویختن پدرانشان را با پیشه‌وری دیده‌اند و فحاشی پیشه‌وری بر پدرانشان را شنیده‌اند و یا عقده بی‌پست و پله ماندن پدرشان در حکومت قاجار مرده‌ریگ‌آسا با شتاب به ژن (تراث؟ توارث؟) اولاد خلیده، از آن روز تاکنون هر جا نشسته و گفته و برخاسته‌اند از محور و مدار عناصر اربعه مذکور نهاده‌اند. از ترکی، «بیلمز» و «بیل‌میرم» با یاد دارند و تمام عمر پر بُرشان را با این ستیزه سر کرده‌اند و به این سمر

شده اند. اگر متن جغرافیائی می‌یابند که ناگزیر آن را در ستون «تازه‌های کتاب» مجله‌ای بشناسانند بی‌آنکه به سراغ موضوع سرنوشت‌ساز «دریای پارس» روند - که محل انتزاع جدی است - در آن کتاب به دنبال بحث اران و ارمینیه می‌روند و از لابلای فلان کتابی جمله‌ای را پیدا می‌کنند که: «اران از آذربایجان جداست» و اگر ایران‌شناسی ورزند، به سراغ ارمنستان و ایران‌شناسان‌اش می‌روند بی‌آنکه حافظه لنگ و کندروی تاریخی‌شان را از پیشه‌وری به چندین سال دورتر بگردانند تا فریاد آرند همکارهای این قوم با ینارال پاسکویچ روس بر علیه قوای عباس‌میرزا و موجبات - مثلاً - سقوط قلعه ایروان را.

پژوهشگرانی که در جریان حوادث سیاسی بعد از جنگ دوم جهانی به شوروی و به‌ویژه به باکو پناهنده شده‌اند و پس از گذشت زمانی به تدریج به ایران بازگشته‌اند، در نتیجه ملاحظات سیاسی و مشاهدات فتنه‌های روسی در باره ایران و نقشه‌های تجزیه آذربایجان از ایران، به این حوزه مطالعاتی با گرایش سیاسی روی آورده‌اند. پس از انتشار تألیفات این زمره، زمینه ابتدائی تحقیقات قفقازشناسی با گرایش مذکور ایجاد شد. جریان ایجاد شده، توسط گروه مذکور با آمیزه تفکرات باستان‌ستایی و پان‌آریانیستی (نو شعوبی) به جبهه مبارزاتی که ترکی‌ستیزی و انکار زبان ترکان ایرانی را در پی آورده، بئس‌البدل گشته و موجبات عکس‌العمل‌های خطرناکی را فراهم کرده است؛<sup>vi</sup> در صورتی‌که چنانکه گفتیم، اساساً مبنای مطالعات تاریخ باستان ایران که با تمدن مجعول هخامنشی‌ها آغاز می‌شود، پایه نادرستی دارد.

در میان اینگونه گرایه، احمد کسروی تنش‌های اینسانی را به طور نسبتاً خردگرایانه‌ای تحلیل کرده است. در دوره‌ای که ایران حین جنگ جهانی اول و پس از جنگ، مورد توجه و طمع این و آن قرار می‌گرفت، مخصوصاً از جانب ترکان بازمانده از عثمانی و اواخر عثمانی مقالات و کتاب‌های غیرعلمی و خیال‌پردازانه‌ای نوشته و منتشر می‌شد که ایرانیان نیز در دفاع از کیان ایران بدون تمسک به دانش و سند، به همان سیاق مطالب خیال‌پردازانه دیگری می‌نوشتند. کسروی این اوضاع را به وجه زیرین بازگو می‌کند:

«بیست و اند سال پیش یک رشته گفتارها در روزنامه‌های تهران و قفقاز و استانبول در پیرامون مردم آذربایجان و زبان آنجا نگارش می‌یافت. در عثمانی در آن زمان دسته «اتحاد و ترقی» به روی کار آمده و آنان به این می‌کوشیدند که همه ترکان را در هر کجا که هستند با خود هم‌دست گردانند و یک توده ترک بسیار بزرگی پدید آورند و در قفقاز نیز پیروی از اندیشه ایشان می‌نمودند. و چون آذربایجان در جنبش مشروطه‌خواهی شایستگی بسیار از خود نموده و در همه جا بنام شده بود، نویسندگان قفقاز و استانبول آن را از دیده دور نداشته و از اینکه زبان ترکی در آنجا روان است دستاویز یافته گفتارهای پیاپی درباره آذربایجان و خواست خود می‌نوشتند. این گفتارها در آذربایجان کارگر نمی‌افتاد. زیرا آذربایجانیان خواست نویسندگان آنها را نیک می‌دانستند و با جان‌فشانی‌هایی که آذربایجان در راه پیشرفت مشروطه

از خود نموده و جایگاهی که برای خود میان توده ایران باز کرده بود هیچ نشایستی که پیروی از اندیشه دیگران نماید. این است مردم در آنجا کمتر ارجی به آن نگارشها می‌نهادند. لیکن در تهران روزنامه‌ها به جوش آمده به پاسخ می‌کوشیدند و چیزهایی می‌نوشتند که اگر ننوشتندی بهتر بودی. زیرا اینان نه از خواست نویسندگان ترکی آگاه می‌بودند که از راهش به جلوگیری از آن کوشند و نه چگونگی داستان مردم و زبان آذربایجان را از روی دانش و تاریخ می‌دانستند که پاسخ‌های درستی به ایشان دهند. اگر آنان سخنان بی‌پای می‌نوشتند اینان سخنان بی‌پای دیگری پاسخ می‌دادند و این پیکار و کشاکش هرچند سال یک بار تازه می‌گردید و می‌آهوا از سر گرفته می‌شد. آذربایجان همیشه بخشی از ایران می‌بوده و کمتر زمانی از آن جدا گردیده با اینهمه زبانش ترکی می‌باشد و این خود چیستانی شده و به دست روزنامه‌نویسان عثمانی و ایران افتاده بود. این شگفت که چیزی را که می‌بایست به جستجو از راه تاریخ به دست آورند هرکس با گمان و پندار سخن دیگری بیرون می‌داد. چنان که یکی از روزنامه‌های تهران می‌نوشت: "مغولان چون به ایران آمدند با زور و فشار ترکی را در آذربایجان رواج دادند". این است نمونه‌ای از پاسخ‌هایی که به نویسندگان ترک داده می‌شد و شما بسنجید چندین نادرستی در آن پدیدار است. زیرا چنین چیزی در هیچ تاریخی نوشته نشده و مغولان با صد خونخواری و بیدادگری از این بیداد به دور بوده‌اند که زبان مردم را دیگر

سازند و آنگاه زبان مغولان ترکی  
نبوده تا آن را با زور روان  
گردانند. زبان مغولی جز از ترکی  
است و دوری در میانه بسیار است.  
گذشته از اینها مغولان که به همه  
ایران چیره بودند پس چه شد که  
ترکی را تنها در آذربایجان رواج  
دادند؟» ... vii

جریان مقابل این طیف نویسندگانی هستند که  
با تأکید به وحدت فرهنگی و زبانی و  
تمایلات ترکی آذربایجانی در جهت نیل به  
اتحاد فرهنگی که آن هم گاهی دارای  
انگیزه‌های سیاسی بازمانده از همان دوره  
گفته شده اشغال آذربایجان ایران توسط  
قشون روس و حکومت یكساله پیشه‌وری است،  
بدون تعمق و تأمل علمی در مسایل پیچیده و  
مغلق تاریخی این منطقه صرفاً با ملاحظات  
سیاسی در جهت گردآوری اسناد تاریخی مؤید  
آمال و آرای سیاسی خود مطالبی نوشته‌اند که  
گاهی در این نوشته‌ها علم و حوزه علمی  
قفقازشناسی به آلتی برای تثبیت اندیشه‌های  
سیاسی درآمده است. در گذشته علیرغم افراط  
پاره‌ای از نویسندگان این زمره در افکار  
خود، ایرانیت و وحدت ملی و تمامیت ارضی  
ایران همواره مورد تأکید نویسندگان گروه  
یاد شده بود، اما با استقلال جمهوری  
آذربایجان از اتحاد شوروی و لزوم تغییر  
معادلات سیاسی جهان توسط غرب و مخصوصاً  
امریکا، دامنه‌های این اندیشه از حوزه  
وحدت فرهنگی با مردم جمهوری آذربایجان و  
ستایش فرهنگ ترکی آذربایجانی به تغییر  
مرزهای جغرافیایی و وحدت ارضی و سیاسی  
نیز در حال گسترش است که تعدیل این  
گرایش‌ها نیازمند هوشمندی و تدبیر  
خردمندان است و منطقی است.



علیرغم وجود اختلاف نظرها درباره اصالت و صحت اطلاق نام «آذربایجان» بر مناطق شمال ارس، نام جمهوری آذربایجان، در سال 1918 توسط حکومت مساوات بر این سرزمین - که مرزهای جنوبی آن طی قرارداد 1828 معروف به عهدنامه ننگین ترکمانچای مشخص شده بود و مرزهای شمالی و شمال غرب آن در سالهای بعد از 1921 تا 1946 رفته رفته معین شد - رسماً گذاشته شد. در میان مردم آن سرزمین، به مجموعه آن مناطق آذربایجان گفته می‌شد و زبان مورد تکلم نیز در میان مردم به ترکی آذربایجانی مشتهر بود. 51 سال پیش از آنکه محمدامین رسولزاده نام «آذربایجان» را بر این منطقه رسماً اعلام کند و رسمیت پذیرد. برژن کتابی به نام «قفقاز و آذربایجاندا مشهور اولان شعرانین اشعارینا مجموعه» را در سال 1867 میلادی منتشر کرده بود.<sup>viii</sup>

علاوه بر آن، «میر محمدکریم میرجعفرزاده حسینی موسوی باکویی» در اول کتاب تفسیر خود بر قرآن به نام «کشف الحقایق عن نکات الآیات و الدقایق» که در تاریخ 15 شعبان سال 1322 «1904» (14 سال پیش از نامگذاری آذربایجان و 13 سال قبل از انقلاب اکتبر) نام آذربایجان و زبان ترکی خود را اینگونه آورده است: «تفسیر قران شریف ترک آذربایجان دیلینده»<sup>ix</sup>.

حتی 15 سال پیش از آن، مورخ داغستانی میرزا احسن افندی القادری در کتاب خود به نام «آثار داغستان» که در سال 1307 هـ ق (1889 م) نوشته و با سرمایه زین العابدین تقی‌یف در

همان سال در باکو چاپ شده است، لهجه مردم دربند را «ترکی آذربایجانی» (آذربایجان ترکیسی) خوانده است. اما نام این منطقه در مکاتبات رسمی دولتی امپراطوری روسیه، قوبرناسیا (فرمانداری) ی باکو نام داشت. البته فرمانداری‌های دیگر نیز به نام شهرهای مرکزی مانند تفلیس و ... خوانده می‌شد.

اما به زودی با انقراض امپراطوری تزار و از راه رسیدن امپراطوری سرخ، پس از دوره‌ای کوتاه نام «آذربایجان» در این سرزمین رسمیت یافت. «دنسترویل» پس از استقرار حکومت محمدامین رسولزاده و قوام حکومت او در 14 سپتامبر 1918 باکو را به سوی ایران ترک می‌کند. محمد امین رسولزاده نام کشور جدید را این جمهوری آذربایجان می‌گذارد و شهر گنجه را پایتخت جمهوری اعلام می‌کند. نام‌گذاری، روشنفکران ایرانی و مخصوصاً آذربایجانی ایران را بر می‌شوراند و در مطبوعات و محافل روشنفکری و سیاسی ایران مخالفت‌هایی با این تسمیه رخ می‌دهد. احمد کسروی در تاریخ هجده ساله آذربایجان می‌نویسد:

«در همان روزهای نخست خیزش، حاجی اسماعیل امیرخیزی که از آزادی‌خواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می‌بود، پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوشش‌ها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را «آزادستان» بگذاریم. در این هنگام نام آذربایجان یک دشواری پیدا کرده بود زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی‌زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامون‌ها جمهوری کوچکی پدید آورده، آن را «جمهوری

آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «آران» است ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آنسوی، بنیادگزاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین میبود که با آذربایجان یکی گردند، از اینرو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایران‌گری چشم‌پوشی نمی‌خواستند از آن نام‌گزاران قفقازیان سخت رنجیدند و چون آن نام‌گزاران شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده. هرچه هست خیابانی آن را پذیرفت و چنین دستور داد که مارک‌های کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام را ننویسند.

در 6 اردیبهشت 1299 شمسی نام آذربایجان در اثر ملاحظاتی که گفته شد به «آزادیستان» تغییر کرد و البته شیخ محمد خیابانی از این اقدام قصد دیگری نیز داشت که آن‌هم تهدید و ارباب دولت مرکزی به تجزیه بود تا از این راه به خواسته‌های خود دست یابد. (از کتاب «شیخ محمد خیابانی» به قلم میرزا محمدعلی بادامچی)

## آزادیخواه

### شهید شیخ محمد خیابانی

اما برای رفع هرگونه شائبه‌ای و همچنین به منظور اعتراض به تسمیه آذربایجان توسط مساواتیان، ایرانیان مقیم باکو به انتشار

روزنامه‌ای به نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» دست زدند.

صفحة اول روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» منتشره در شهر باکو :

پس از شکست مساوات و فرار رسولزاده از جمهوری آذربایجان او قبول کرد که برگزیدن نام آذربایجان برای این جمهوری اشتباه بوده است. نقل است که رسولزاده در مقاله‌ای که درباره تاریخ جمهوری مستعجل آذربایجان نوشت،

تصدیق نمود که «آلبانیا» (آذربایجان شوروی سابق) از آذربایجان ایران متفاوت است. او در نامه‌ای به سیدحسن تقی‌زاده اشتیاق خود را برای «انجام هرکاری که از ناخشنودی بیشتر بین ایرانیان جلوگیری کند، اعلام داشت.<sup>x</sup>

محمد امین

رسولزاده

البته با توجه به انتشار روزنامه اودلو یورد (سرزمین آتشین) توسط م.ا. رسولزاده در استانبول که در ایام تبعید و مهاجرت تا آخر عمرش ادامه داد، به نظر می‌رسد که این نامه فقط از سر دلجوئی و استمالت رفقای ایرانی بود.

صفحة اول یکی از شماره‌های نشریه «اودلو یورد» که م.ا. رسولزاده پس از شکست دولت مساوات و مهاجرت به ترکیه منتشر می‌کرد که بنابه اشاره استالین به دستور مصطفی کمال پاشا روزنامه تعطیل و رسولزاده از ترکیه اخراج شد

رسولزاده در ترکیه نیز تابعیت خود را آذربایجانی گرفته بود و در ورقة جواز حمل سلاح، تابعیت او آذربایجانی درج شده بود.

البته که دوره نام‌گذاری رسمی آذربایجان توسط م.ا. رسولزاده، دوره‌ای بود که همه کشورهای منطقه در تثبیت یا تصحیح نام اصلی

کشور خود می‌کوشیدند و بیانی‌ه‌های رسمی می‌دادند. این مطلب برای خود ایران نیز صادق است و متأسفانه این چانه‌زنی‌هایی که در ایران نسبت به رد نام آذربایجان بر جمهوری آذربایجان مطرح است، توسط همانندان این قوم در جمهوری آذربایجان، برای اصالت نام «ایران» گفته می‌شود. وزارت امور خارجه کشور شاهنشاهی ایران در سال 1313 به وزارت خارجه کلیه دول متحابه، نام رسمی این کشور را «ایران» اعلام کرد تا از آن پس نام «پرسیا» بر این کشور به کار برده نشود. حال لقلقه لسان کردن این دو نام ناهمگون و اقامه دعاوی نافرجام و بی‌انجام چه حاصلی دربر خواهد داشت که جمعی با انکار رسمیت کهن نام ایران با استناد به اعلام رسمی آن، قدمت این نام را چند ساله قلمداد کند و مقالات و رسالاتی در اصالت نام «پرسیا» بنویسد؟

این را می‌توان با جریان صدور شناسنامه برای اشخاص حقیقی مقایسه کرد. اگر کسی به اعتبار اصالت خراسانی خود و نیاکانش نام خانوادگی «خراسانی» را در زمان صدور سجلات گرفته باشد البته که خراسانی بودن او از روز صدور سجل ثبتی محسوب نمی‌شود و واقعه‌ای حادث و جدید قلمداد نمی‌گردد.

## □ نظریه

### آذربایجان، بدون اراضی شمال

#### ارس

همچنانکه قبلاً نیز گفته شد، در  
تحدید حدود جغرافیائی آذربایجان دوگونه  
نظر عمده وجود دارد که گروهی حدود  
آذربایجان را تا ارس محدود میکنند و جمعی  
دیگر مرزهای آذربایجان را به شمال ارس  
برده و ایالات شیروان و اران را تا دربند  
(بابالابواب) جزو آذربایجان میدانند. البته  
نظریه علمای معاصر که اغلب مبتنی بر  
استدراک از متون سابقه است بیشتر مورد نظر

ما نمی‌باشد چه اگر اظهارات آن‌ها با استناد بر اقوال تاریخی باشد که مراجعه مستقیم ما به متن‌های متقدم به عنوان منبع این گونه نظریه‌ها، منطقی‌تر است.

چنانکه فوقاً یادآور شدیم نظریه دانشمندان و پژوهندگان معاصر گاه خالی از موضع‌گیری‌های بی‌نظر و بی‌طرف و فارغ از طرف‌بندی و طرف‌گیری سیاسی نیست. البته دسته دیگری نیز حقیقتاً به دور از آرایش‌های سیاسی و اداری در اثر استنتاجات علمی به این نظر برآمده‌اند. در میان صاحبان نظریه‌ای که شمال ارس را در عداد آذربایجان نمی‌آورند، عده‌ای واقعاً از حیث علمی بر این باورند و در نتیجه تبعات خود و بنا به دلایلی که موجب این نوع استنتاج شده است و در بالا به آن دلایل اشاره کردیم بر این عقیده‌اند. «آبایف» — محقق گرجی (اوستین) — و «بارتولد» — محقق روس — را می‌توان از باورمندان برجسته معاصر این نظریه برشمرد. بارتولد در سلسله سخنرانی‌های علمی خود که در سال 1924 در آکادمی علوم آذربایجان ایراد کرده است در پاسخ به سوالی مبنی بر صحت و یا سقم اطلاق نام آذربایجان به سرزمین شمال ارس، این تسمیه را مستند به واقعیت تاریخی نمی‌داند و نام «اران» را برای این منطقه ترجیح می‌کند. اینک پرسش و پاسخ بارتولد را نقل می‌کنیم:

پرسش: هنگامی که از آذربایجان سخن به میان می‌آید، آذربایجان ایران در کرانه جنوبی رود ارس مورد توجه قرار می‌گیرد که مرکز آن تبریز است. آیا ما حق داریم سرزمین خود را آذربایجان بنامیم؟ آیا سرزمین ما آذربایجان



نام داشت یا این که باید آن را  
شیروان بخوانیم؟

پاسخ: هیچگاه شیروان به آن  
مفهومی که تمام خطه جمهوری  
آذربایجان کنونی را دربرگیرد  
نبوده است، شیروان قسمت کوچکی از  
آن را تشکیل می‌داد که مرکز آن شهر  
شماخی بود و اما شهرهایی چون گنجه  
و غیره، هیچگاه جزو شیروان  
نبوده‌اند. هرگاه لازم بود برای همه  
مناطق که خاک کنونی جمهوری  
آذربایجان را شامل می‌شود نامی  
برگزینیم بهتر می‌بود نام اران بر  
آن نهاده شود. نام آذربایجان از  
آن جهت برگزیده شد که پس از تأسیس  
جمهوری آذربایجان گمان می‌رفت که  
آذربایجان ایران و جمهوری  
آذربایجان یک واحد جغرافیایی را  
تشکیل دهند، زیرا از دیدگاه ترکیب  
جمعیت مشابهت بسیاری میان این دو  
وجود دارد. از همین رو نام  
آذربایجان برای این جمهوری در نظر  
گرفته شد. ولی اکنون که نام  
آذربایجان با دو مفهوم برای  
آذربایجان ایران و بالاحص این  
جمهوری بکار گرفته می‌شود، خود  
موجب گمراهی و آشفتگی است. اغلب  
چنین پرسشی پدید می‌آید که منظور و  
مقصود کدام یک از این دو  
آذربایجان است؛ آذربایجان ایران  
یا این آذربایجان؟ این دو سرزمین  
در سده‌های میانه، بویژه هنگام  
حملة مغولان و زمانی که آذربایجان  
ایران و این آذربایجان زیر سلطه  
ترکان قرار گرفت، سرنوشت مشترکی  
داشتند.<sup>xi</sup>

بارتولد همچنین در یکی دیگر از این سلسله  
معروضات می‌گوید:

فعالیت غازان خان نمی‌توانست  
متوجه سرزمین‌های شمال که آن را  
اکنون آذربایجان قفقاز می‌نامند،  
نباشد. چنانکه می‌دانیم این نام در  
گذشته به سرزمین مذکور اطلاق  
نمی‌شد. <sup>xii</sup>

او درباره پیشینه خویشاوندی شمال و جنوب  
ارس معتقد است که:

این وحدت قومی تنها مربوط به  
زمان ترکی شدن منطقه است. در  
ادوار تاریخی گذشته رود ارس که  
آذربایجان قفقاز را از آذربایجان  
ایران جدا می‌کند، مرز قومی قاطعی  
بود که سرزمین ایرانی ماد را از  
سرزمین اقوام یافتی جدا می‌کرد. <sup>xiii</sup>

البته بر نظریه‌های نقل شده بارتولد دو  
ملاحظه مطرح می‌شود؛ نخست اینکه اران برابر  
اظهارات مورخین و جغرافی‌دانان اسلام تنها  
به منطقه قره‌باغ امروزی با مضافاتی مانند  
بردع و گنجه و ... گفته می‌شد و بنابراین  
نام اران نیز همانند شیروان سراسر سرزمینی  
را که امروزه مورد شمول جمهوری آذربایجان  
است احاطه نمی‌کند و مطلب دوم اینکه رواج  
زبان ترکی در آذربایجان ایران به دوره‌ای  
پیش از حمله مغولان معطوف است و چندانکه در  
سر فصل‌های بعدی بحث خواهیم کرد توده  
ترکی‌زبان در جمهوری آذربایجان بسیار کمتر  
از آذربایجان ایران است و اگر آن را از  
وجوه مشابهت‌های سرنوشت مردم دوسوی ارس  
بخوانیم انصافاً که مستمسک لاغر و ضعیفی  
است؛ چراکه در آذربایجان ایران هیچیک از  
گروه‌های قومی غالب و موجود در جمهوری  
آذربایجان یا هرگز نبوده است و یا اگر  
وجود داشته همواره بسیار ناچیز بوده است.  
تیره‌های بازمانده از اقوام آلبانی، اقوام

داغستانی، طالش‌ها، تاتها و یهودیان کوهستانی از آن جمله قابل ذکرند که هرگز در آذربایجان ایران نبوده‌اند و فقط از خردقوم‌های غیر ترک، وجود بسیار کم‌رنگ تاتها در بخش‌های کوهستانی آذربایجان به صورت غیر متراکم و طالش‌ها در بخشی از منطقه تاریخی مغان قابل ذکراند.

اما اشاره بارتولد دایر بر سیاسی بودن رسمیت تسمیه آذربایجان موضوعی است که جای هیچ تردیدی در آن وجود ندارد و بدون شک مؤسسن این جمهوری به احتمال آینده الحاق آذربایجان و ظهور برنامه‌هایی برای تحقق این هدف توجه خاصی داشته‌اند. البته بارتولد در جای دیگری یگانگی جغرافیایی و سیاسی دوسوی ارس را مخصوصاً در دوره‌های اسلامی تصریح می‌کند:

*سرزمین‌های هر دوسوی ارس در دوران اسلامی معینولاً یک واحد جغرافیایی سیاسی شمرده می‌شده‌اند و با هم پیوند تنگاتنگ سیاسی و اقتصادی و قومی داشته‌اند. این وضع ادامه داشت تا آنکه موج‌های نیرومند و پیایی سلاجقه که از ماوراءالنهر و خراسان برخاسته بودند، بساط حکومت‌های محلی «آذربایجان» و «اران» را درنوردیدند و اران بلاواسطه به آذربایجان ملحق شد.<sup>xiv</sup>*

## ▪ این عقیده در متون مسیحی

در برخی از متون قدیم گروهی از مورخین، جغرافی‌دانان و سیاحان را عقیده بر این است که سرحدات آذربایجان به رود ارس محدود است و سرزمین‌های شمالی را نام‌های گوناگونی ذکر کرده‌اند که مشهورترین آن نام‌ها در متون مسیحی آلبانیا و در متون اسلامی اران (الران) است.

استرابون در تشریح حدود جغرافیائی این منطقه می‌نویسد:

*آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته‌کوه‌های قفقاز تا رود گور و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد - آتروپاتن محدود است.*

گویا در کتیبه شاپور یکم نیز پس از نام‌های آتورپاتکان - ارمینا - بلاشکان، نام آلبانیا آمده است. جز اینها، باورمندان معاصر این نظریه به دائره‌المعارف شوروی نیز متمسک می‌شوند؛ مثلاً در دائره‌المعارف روس چاپ 1890 در ذیل مدخل «آلبانیا» آمده است:

آلبانیا نام سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه و دریای خزر در شمال ارمنستان که رود کیروس مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند.

یکی دیگر از مدافعان معاصر نظریه جدائی جمهوری آذربایجان ایران و جمهوری امروزی آذربایجان با توسل به بخش دیگری از همین دائره المعارف به منظور اثبات رأی خود می نویسد:

در جلد سیزدهم همان دائره المعارف طول و عرض جغرافیائی قفقاز در 46/5 تا 38/5 درجه عرض شمالی تصریح شده و بعد درباره مرز جنوبی قفقاز نوشته شده است که «این سرزمین در جنوب به رود ارس منتهی می شود و مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء که شامل داووده استان است بدین شرح می باشد: استاوروپول، ترسک، کوبان، ناحیه دریای سیاه، کوتائیسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابتوپول، داغستان، کارسک، زاکاتالا».<sup>xv</sup>

البته از این جملات روزنامه ای، محدودیت و غیرعلمی بودن توضیحات روشن است و نیازی به رد یکایک اشتباهات نیست، چه دانش روسهای تزاری قبل از تحقیقات ایران شناسان معدودشان، معلوم است. بر بی اطلاعی آنها همین بس که تا همین اواخر در مکاتبات و ترسلات رسمی مردم آذربایجان را تاتار و زبان آنها را تاتاری می خواندند که فرهنگ لغات روسی تاتاری و یا مدارس روس – تاتار و صدها نمونه دیگر از این جهل حکایت می کند.<sup>xvi</sup>

شرقشناسان که از اساس شرقشناسی‌شان تا جزئیات مطالعات و نتیجه‌گیری‌شان مبتنی بر ملاحظات سیاسی و استعماری بوده در مورد مطالعات قفقازشناسی نیز البته اهداف خود را فراموش نکرده حتی در دوره حاکمیت بلشویسم در شوروی مسیحیان تاریخی را به مسلمانان ترجیح کرده‌اند و نتبعاتشان با ملاحظات سیاسی آوده است. مثلاً کراچکوفسکی و دوزی به دلیل اظهارات سوبژکتیو ابن حوقل درباره غلبه یوسف بن ابوالساجد بر سهل بن سنباط ارمنی مسیحی، در ذیل این نقل و جمع‌بندی روایات وی، ابن حوقل راجاسوس فاطمی‌ها می‌نامد.

از اشارت پولیبیوس (زاده سال 205 ق.م.) می‌توان استنتاج کرد که او این دو سرزمین را از هم جدا می‌دانسته است. او می‌نویسد: بین سرزمین آتروپاتن و آلبانیا اقوامی مانند کادوسها ساکن هستند. اما از همین بیان نیز می‌توان فهمید که پولیبیوس به این دو؟ سرزمین سرنوشت جداگانه‌ای قائل نیست وگرنه تعبیر سرزمین‌ها را به کار می‌برد. محقق معاصری که در جهت اثبات جدا بودن آلبانیا و آذربایجان آرائی را از متون قدیم یونانی پشت سرهم آورده است، در ذیل این شاهد می‌نویسد:

«از این نوشته دو نکته را به روشنی می‌توان دریافت کرد؛ نخست آنکه سرزمین آلبانیا جز از آذربایگان بود، دیگر آنکه آلبانی در برخی نواحی همسایه بلافصل آذربایجان نبود و اقوامی میان این دو سرزمین سکنی داشتند.»<sup>xvii</sup>

باید گفت که متأسفانه اغلب استدراکات پژوهندگان معاصری که درباره قفقاز و جمهوری آذربایجان چیزی نوشته‌اند - که

البته تمام پیکرة قفقازشناسی‌شان هم به همین اصرار بر جدائی آذربایجان ایران از مناطق شمالی ارس در يك مقاله و یا حداکثر يك رساله محدود است - در این مدار گردیده و به چنین نتیجه‌گیری‌های نادرستی انجامیده است؛ چه وجود قومی (کادوس‌ها = طالش‌ها) در بخش بسیار خُردی از اراضی پهن‌اور کثیرالاقوام مورد بحث را وجه تفریق يك سرزمین - یا حتی دو سرزمین - دانسته‌اند. درحالی‌که بیش از شمار طالش‌ها در شمال ایالات خمسه طوالش و مجاورت مغان در گوشه‌ای از آذربایجان که کمتر از 50 کیلومتر از 800 کیلومتر مرز بین آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌کند، اقوام دیگری مانند کردها در نقاط مرزی قره‌باغ (قبادلی، جبرئیل، کلبجر، تالین، دوین و ... ) ساکن‌اند که باید آنها را هم از موجبات دوگانگی این سرزمین قلمداد کرد. آیا در این صورت وجود گروه‌های ترک و ترک در بخش‌هایی از خراسان موجب انفصال و دوگانگی خراسان به حساب می‌آید؟ یا دهات ترک‌نشین بی‌شمار در ایران مرکزی و عراق عجم، یا وجود قشقایی‌ها در فارس موجب انفصال سرزمین تاریخی فارس است؟ آیا وجود تیره‌های کرد و نُصیری در بخشی از سوریه یکپارچگی جغرافیائی سوریه را برهم می‌زند؟ باید دانست که وجود پراکنده گروه‌های قومی و سکونت پاره‌ای از جمعیت يك قوم در جائی، هیچ نقشی در جغرافیای تاریخی آن سرزمین ایفا نمی‌کند مگر خود آذربایجان یا به تعبیر غلط این دسته از محققان - «آذربادگان» - (که به تاسی از فردوسی که در بند وزن و بحر متقارب ناگزیر از تحریف آذربادگان به «آذربادگان» شده است) که به

اصرار وجه تسمیه آن را با آتروپات مرتبط می‌دانند، قوم آتروئی یا آذری هستند؟ آیا وجود قومی در نقطه‌ای، سرنوشت واحد جغرافیائی سرزمینی را تغییر می‌دهد؟ محدوده جغرافیائی با اقوام ساکن در آن تعیین نمی‌شود مگر آنکه سرزمینی از حیث تاریخی بدون اختلاط و مشارکت، به قومی اختصاص داشته باشد مانند ارمنیه به آرامنه و ...

«نویسندگان و جغرافی‌نگاران قدیمی دیگری مانند دیونیس، آریان، پلینوس نیز در این زمینه کم و بیش مشابه (!) نوشته‌اند و از آن گفته تمامی آنان (!) چنین برمی‌آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان بوده است»<sup>xviii</sup>

## ▪ استدراکي دیگر از متون مسیحي

در طول ادوار مختلف تاریخی بخش‌هایی از ماد-آتروپاتن به تصرف قدرت‌های مهاجم درآمده و توسط آنها با انتزاع هر بخشی، استان اشغال شده آتروپاتن نام استانی خود را به طور مجرد پذیرفته است. نمونه‌هایی



غیر از آذربایجان در جغرافیای ایران موجود است که وضعیتی نظیر داشته است. بدیهی است که انتزاع ولایات جنوب خوارزم از خاوران و خراسان بزرگ در دوره‌ای معین، نباید موجب فراموشی هویت و شناسنامه اصلی و تاریخی آن بشود و اگر امروزه حصه کلانی از خراسان در ترکیب جمهوری ترکمنستان و بخشی از جمهوری ازبکستان جا مانده است، نباید بنابه هر ملاحظه‌ای به انکار هویت و اصالت نام تاریخی این حوزه جغرافیایی سبب شود. به قول شادروان ملک‌الشعراي بهار:

*چه این شهر گنژک شهر مقدس و محل  
آذرگشسب واقع در جنوب ارومیه باشد  
و چه شهر «گنجه» واقع در اران  
قدیم باشد، باز از حدود آذربایجان  
بیرون نخواهد بود<sup>xix</sup>*

به گواهی قدیم‌ترین متون تاریخی منطقه که حوزه جغرافیای تاریخی آذربایجان را مورد بحث قرار داده‌اند در طول عصرهای متمادی مرزهای دیرین و پارین آذربایجان از سویی تا منتهی‌الیه گرجستان و از سویی دیگر تا قلب آناتولی امروزی و از جانبی تا محاذات همدان و قزوین دامن گسترانیده بود. پروفیسور یوزف مارکوارت در کتاب خود به نام «ایران‌شهر»، با استناد بر متون جغرافیایی مذکور فوق اسلامی می‌گوید:

*«آتروپاتکان بعدها از جانب شمال  
شرقی، به وسیله 12 ایالت تا استان  
پیتکران - «بیلقان» گسترش یافت».*

ابن خردادبه و ابن فقیه این حدود استان آذربایجان را در جنوب تا «سیر» («سنة» امروزی)، پایتخت اردلان (کردستان) ذکر کرده‌اند.<sup>xx</sup>

در اینجا مرزهای استان‌های همدان، دینور (ماه) و آذربایجان با هم تلاقی می‌کند و در نزدیکی آن رستاق (نگهبان ماه) قرار داشت که در اصل به دینور تعلق داشت.<sup>xxi</sup>

همین منبع (ایران‌شهر / مارکوآرت) مناطق آلبان مانند کمیچان «کامبیچان» را از استان‌های آتروپاتن می‌شمارد:<sup>xxii</sup>

مناطق غرب دریای خزر که در کوهپایه‌های قفقاز قرار داشت از قبیل بخش‌هایی از جمهوری‌های امروزی گرجستان، داغستان، ارمنستان و آذربایجان سرزمین کاسپیانه (Kaspiane) نام داشت - که در قرون بعد آن را پالتاکاران (Paltakaran) می‌خواندند - جزیی از آتروپاتن (آذربایجان) بود که در زمان تئوفانوس از ولایت آلبانی به شمار می‌رفت. خود آلبانی هم چنانکه گفته شد باز از استان‌های آتروپاتن شمرده می‌شد.

پس از شکست خوردن آنتیوخوس کبیر از رومیان (189) به سرکردگی آرتاکزیاس و زادریادس که هر دو از سرداران سابق شاه بودند برای خود حکومت مستقلی تشکیل دادند. طبیعی است که حکومت ارمنستان به سختی از خود دفاع کرد و به اطراف خود تجاوز نمود و ایالات سرحدی کاسپیان، فاونی‌تیس و بازورپدا را از چنگ مادی‌های آتروپاتن خارج ساخت.<sup>xxiii</sup>

پاولی ویسوا در دایره‌المعارف خود می‌گوید:

در تعیین دقیق موقع جغرافیایی این ایالت تردید است اما از گفته استرابون ( بند 258) چنین بر می‌آید که مراد او ناحیه دشت ارس بوده است. اما به نظر نویسنده

**کاسپیان محل امروزی جمهوری  
آذربایجان است.**

مرزهای آتروپاتن کراراً در گذشت زمان تغییر یافته است. آتروپاتن در زمان حکومت آرتابازن در حدود 220 قبل از میلاد به بزرگترین حدود ارضی خود رسیده بود به طوری که همه نواحی دریای «پونت» (پونتوس= سیاه) در حدود «فازیز» تا «کولخیز» (گرجستان امروزی) استیلا یافت.

البته بدیهی است که حاکمان آذربایجان نیز از دیرباز اقوام و پادشاهان ایرانی بوده اند. مرزبان آتروپاتگان دارای عنوان «شاهوپ» بود که این عنوان از عصر هخامنشیان باقی است و مخصوص خاندان قدیمی ایرانی است و در اواخر دوران حاکمیت ساسانیان هم خوره اورمزد (فرخ هرمزد) و پسرانش رستم و فرخزاد، سپهدهای سرزمین آتروپاتگان بوده اند. البته محل حکومت این اصفهبدان در تاریخ مشخص شده است که همانا ولایات طالش - مغان از آذربایجان بوده است.

▪ این عقیده (آذربایجان، بدون اراضی شمال ارس)

در

## متون اسلامی

متون اسلامی اغلب اطلاعات خود را از منبع یا منابع واحدی استخراج و اتخاذ کرده‌اند که در این منابع شمارش شهرها، بیان خواص شهرها و دیگر داده‌های جغرافیایی، مردم‌شناسی و تاریخی معین می‌شود. مثلاً ترتیب و موضوعات «حدود العالم» ما را متوجه «احسن التقاسیم» مقدسی می‌کند و بخش مربوط به اران آن، نکات کاملاً مشترکی با «مسالك و الممالك» اصطخری دارد و موضوعاتی مانند فقره شروان بدون شک بر مآخذی که مسعودی از آن در «مروج الذهب» استفاده کرده مبتنی بوده است؛ اما هر یک از این متون گاه اطلاعاتی نو در اختیار ما می‌گذارند. برخی از اینها حدود آذربایجان را به ارس محدود دانسته و سرزمین‌های شمال ارس را مناطق جدا از آذربایجان انگاشته‌اند که در ذیل این مدخل، اینگونه اقوال جغرافیدانان اسلامی را می‌آوریم و سپس به محاکمه این آراء خواهیم پرداخت.

همچنانکه قبلاً نیز گفته شد. برخی از مورخین و اقلیم‌شناسان رود ارس را سرحد شمالی آذربایجان می‌دانند و شمال ارس را جزو آذربایجان نمی‌شمارند. از منابع محل استناد این زمره، معجم البلدان یاقوت حموی است که ذیل عنوان «کر» می‌نویسد:

«رود بزرگی است از رودهای بنام میان اران و آذربایجان که همچون مرزی میان دو ناحیه است.»<sup>xxiv</sup>

یاقوت حموی همچنین می‌گوید:

«بین آذربایجان و اران رودخانه‌ای  
است به نام ارس». منطقه شمالی و  
غربی این رودخانه اران است و آنچه  
در «مشرق» آن واقع است آذربایجان  
خوانده می‌شود.<sup>xxv</sup>

یاقوت در بیان نام جنزه «گنجه» می‌گوید:

«شهر بزرگی است که مرکز اعمال  
اران است و اهل ادب آن را جنزه  
می‌نامند».<sup>xxvi</sup>

از منابع نسبتاً متأخری که نام اران را به  
شمال ارس قائل شده است، «تاریخ ایلچی  
نظام‌شاه» در اخبار دوران سلطنت شاه  
اسماعیل است. خورشاه بن قباد الحسنی در  
این کتاب می‌نویسد:

بعد از وصول، اکثر قلاع آن ولایت را  
(گرجستان) مسخر ساخته بقاع مشرکین  
را به تمام ویران و خراب ساخت و  
تا موازی سی هزار اسیر گرفته از  
آنجا به قراباغ اران روان شد.<sup>xxvii</sup>

علاوه بر موارد گفته شده در بعضی از منابع  
دیگر نیز آذربایجان جدا از مناطق شمالی  
ارس پنداشته شده و حدود شمالی آذربایجان  
را تا ارس ذکر کرده و مناطق شمالی را  
بعضاً «اران» و گاه «ارمنیه» و در پاره‌ای  
از نوشته‌ها «شیروان» خوانده‌اند، که این  
تشتمت موجب گمان‌ها و اختلافاتی در ملاحظات  
سیاسی معاصرین شده است؛ اما در اکثر همین  
منابع، نظرات دوگانه‌ای ذکر شده و ضمن  
بیان جدائی قفقاز جنوبی از آذربایجان،  
اشاراتی نیز دائر بر یگانگی بودن این  
اراضی رفته است که در فصل‌های بعدی آنها  
را نقل خواهیم کرد. البته منابعی هم وجود  
دارد که سرزمین‌های شمالی ارس و «قفقاز

کوچک» یا «قفقاز جنوبی» را جز از آذربایجان دانسته‌اند و در هیچ جای دیگری از این منابع دو سرزمین را یگانه ذکر نکرده‌اند.

▪ بازتاب این رأی (جدائی آذربایجان از مناطق شمالی ارس)

### در خریطه‌ها

برخی از جغرافی‌دانان اسلامی در کتب خود با ترسیم نقشه این منطقه، حدود آذربایجان را تا رود ارس نقش کرده‌اند و مناطق شمالی ارس را جدا از آذربایجان نگاشته‌اند. از جمله، در یکی از نقشه‌های ابن حوقل آذربایجان و اران جداگانه و در سه نقشه دیگر یگانه نگاشته شده است که آن سه نقشه را در فصل خود خواهیم آورد:

نقشه دیگری که در آن بین آذربایجان و اران مرزی ترسیم شده است نقشه احمد جیهانی در اشکال‌العالم است:

ابوالقاسم ابن احمد جیهانی؛ اشکال‌العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص 253

## □ نظریه آذربایجان، سرزمینی تا دربند

در میان جغرافی‌نویسان اسلامی، قول احاطه آذربایجان بر ولایات ارمنیه، اران و شیروان از تواتر برخوردار است. اغلب عالمان به نوعی حدود آذربایجان را تا دربند (حدود هفتصد کیلومتری شمال آستارا) دانسته و مناطق یاد شده را ولایت‌ها و ایالت‌ها (استان‌ها)ی از آذربایجان دانسته‌اند.

هلال بن محسن در تعریف بردعه که یکی از شهرهای شمالی جمهوری آذربایجان است می‌گوید:

*بردعه قصبه آذربایجان است. xxviii*

ابن‌فقیه حدود شمالی آذربایجان را تا بردع (واقع در شمال جمهوری آذربایجان امروزی) می‌داند و چند شهر دیگر مانند بیلقان و گنجه و جابروان و روستای ارم واقع در آذربایجان قفقاز را جزو شهرهای آذربایجان می‌شمارد:

و مرز آذربایجان از مرز بردع است  
تا مرز زنجان. <sup>xxix</sup>

ابن فقیه ارمنیه را جزو آذربایجان می‌داند و پس از آنکه مرزهای آذربایجان را شمالاً و جنوباً و شرقاً می‌شمارد، محدوده ارمنیه را نیز درون آذربایجان مشخص می‌کند:

و مرز ارمنیه از بردعه تا باب‌الابواب {دربند} است و از سوئی تا مرز روم تا کومستان قببق {قفقاز} و سرزمین سریر {در داغستان} و سرزمین لکز و تا آخرین ناحیه آذربایجان که آنهم ورثان است و آغازین ناحیه ارمنیه. <sup>xxx</sup>

ابن فقیه «اران» را هم در عداد ارمنیه – که خود ارمنیه را در شمار آذربایجان آورده – ذکر می‌کند:

و اران اولین مملکت ارمنیه است که چهار هزار و بیشتر روستا دارد. <sup>xxxii</sup>

«البلدان» ابن واضح یعقوبی بعد از «المسالک والممالک» ابن خرداذبه (250 هجری)، قدیم‌ترین کتاب جغرافیای اسلام است <sup>xxxiii</sup> (278 هجری) که مرجع جغرافی‌دانان دیگر اسلامی در کتاب‌هایی مانند «الأعلاق النفیسه 290 ه.ق» (ابن رسته)، «مختصر کتاب البلدان 290 ه.ق» (ابن فقیه)، «التنبیه و الاشراف 332 ه.ق» (مسعودی)، «المسالک و الممالک 340 ه.ق.» (اصطخری)، «صوره الارض 367 ه.ق» (ابن حوقل)، «احسن التقاسیم 375 ه.ق» (مقدسی)، «معجم البلدان 623 ه.ق» (یاقوت)، «آثار البلاد و اخبار العباد 674 ه.ق» (قزوینی)، «تقویم البلدان 721 ه.ق» (ابوالفداء)، «نزهه القلوب 740 ه.ق» (حمدالله مستوفی)، بوده و او را «معلم جغرافیای



مسلمین» لقب داده اند. مطالب احمدبن ابی یعقوب ابن واضح اصفهانی (یعقوبی) درباره آذربایجان و سرزمین‌های مورد بحث ما از حیث دیگری نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد که به مدتی طولانی او در ارمنیه زندگی کرده است، اما متأسفانه کتاب جغرافیای او - المسالك و الممالك - از بین رفته و تا امروز به دست ما نرسیده است و آنچه که امروز از او در جغرافیا به ما رسیده «مختصر اخبار البلدان» است که نسخه کامل آن نیز به دست ما نرسیده و مخصوصاً قسمت مهمی از آن که مربوط به قفقاز و ارمنستان و عواصم آن بود از میان رفته است<sup>xxxiii</sup> در این اثر به دست رسیده ابن یعقوبی آذربایجان در پاراگراف کوتاهی خلاصه شده است که باز برای ما حائز اهمیت است چه، معلم جغرافیای مسلمین نیز بیلقان و بردع را جزو آذربایجان می‌شمارد و عبارت «آذربایجان بالا» را برای بیلقان به کار می‌برد:

پس هر کس آهنگ آذربایجان کند، از  
زنجان بیرون رود و چهار منزل تا  
شهر اردبیل رهسپار گردد و اردبیل  
نخستین شهری است که از شهرهای  
آذربایجان می‌بیند و از اردبیل تا  
برزند از استان‌های آذربایجان سه  
روز راه است و از برزند تا شهر  
ورثان از استان‌های آذربایجان و از  
ورثان تا بیلقان {شهری نزدیک  
در بند...؛ <عبدالمحمد آیتی> و از  
بیلقان تا شهر مراغه که مرکز  
آذربایجان بالا است<sup>xxxiv</sup> و استان‌های  
آذربایجان عبارت است از: اردبیل،  
برزند، ورثان، برذعه، شیز، سره،  
مرند، تبریز، میانه، ارمیه، خوی و  
سلماس.<sup>xxxv</sup>

اصطخري كل جمهوري آذربايجان امروزي را كه همانا اران و شيروان جزو آن است، در شمار آذربايجان آورده، تحت عنوان «مسافات ديار آذربيجان» مي‌نويسد:

«از بردع تا يونان هفت فرسنگ و از  
آنجا تا بيلقان تا ورثان هفت  
فرسنگ و از ورثان تا بلخاب هفت  
فرسنگ و از بلخاب تا برزند هفت  
فرسنگ و از برزند تا اردبيل  
پانزده فرسنگ». xxxvi

او در بيان مسافات ديار آذربايجان از شهرهاي بين بردع تا دربند، از بردع تا تفليس، از بردع تا دبيل، از اردبيل تا زنگان، از اردبيل تا مراغه، از اردبيل تا آميد، از مراغه تا دينور نام مي‌برد. بنا به اظهار اصطخري:

حدود آذربايجان، از شمال به  
دربند {واقع در جمهوري خود مختار  
داغستان} و از جنوب به طارم زنجان  
محدود است. xxxvii

ياقوت نيز در بيان مرزهاي آذربايجان به همين صراحت كل اران و شيروان تا سرحدات داغستان را جزء آذربايجان مي‌شمارد و مي‌گويد:

و مرز آذربايجان از مشرق به بردعه  
و از مغرب به ارزنجان و از شمال  
به شهرهاي ديلم و گيلان و  
طارم (زنجان) مي‌رسد و انجا اقليم  
پهناوري است. xxxviii

نظريه‌اي كه آذربايجان را تا رود ارس مي‌پندارند با ادخال نخجوان به حدود آذربايجان مشوب و مشوش مي‌شود.

ياقوت حموي در «معجم البلدان» در مادة «نشوي» (نخجوان) مي‌نويسد:

شهری در آذربایجان و گفته می‌شود  
از اران است و التصاق به ارمینیه  
دارد. این شهر در بین عوام به  
نخجوان معروف است و آن را نخجوان  
می‌نامند. <sup>xxxix</sup>

بلاذری در «فتوح البلدان» می‌گوید:

نشوی قصبه‌ای است از خوره  
بسفرجان. <sup>xl</sup>

«یاقوت» در بیان معاریف نخجوان نام چند  
تن را می‌برد که یکی بودن آذربایجان و  
نخجوان را اشارت دارد:

احمد بن الحجاج ابوبکر الآذری  
النشوی، ابو عبدالله محمد بن موسی  
المقري الآذریون. <sup>xli</sup>

حافظ حسین کربلایی در کتاب خود به نام  
«روضات الجنان» که در اوایل قرن 9 هجری  
تألیف شده در ذکر قاری تبریزی می‌نویسد:

«وفات مولانا ابوالوفا بن مولانا  
ابی‌تراب بن مولانا برهان‌الدین احمد  
القاری التبریزی در بلدة نخجوان  
آذربایجان فی شهر سنة ست و تسعین  
و تسعمائه ...» <sup>xlii</sup>

برخی از دانشمندان شوروی در تعیین محل  
نشوی به اشتباه افتاده و با تصریح اینکه  
نشوی با نخجوان متفاوت است آن را شهری در  
استان «آرارات» در ارمنستان که مرکز آن  
دبیل (دوین) است، دانسته‌اند. <sup>xliii</sup>

زادگاه شاعر بلند آوازه آذربایجانی قطران  
تبریزی نیز شهر جیل یا جیلان آمده که  
همانا معرب گیل و گیلان است. اما  
قطران‌شناسان جلیلی مانند نخستین مصحح  
دیوان قطران عالم بزرگ حاجی محمد نخجوانی  
و قطران‌شناس فقید پروفیسور غلامحسین بیگدلی

در تعیین محل اصلی «گیل» به نتیجه‌ای نرسیده‌اند و گمان می‌کنند که شاید قطران منشأ به ناحیه گیلان کرانه خزر برده است؛ چه شادروان م. نخجوانی می‌نویسد:

پس اگر پدر قطران گیلانی بوده خود  
 آذربایجانی است و در شادی‌آباد  
 تبریز متولد شده است.<sup>xliv</sup> در  
 ابتدای دیوان قطران که در تاریخ  
 529 هجری به خط انوری ابیوردی -  
 شاعر اولوالعظم - نوشته شده نام  
 قطران چنین آمده است: «ابومنصور  
 قطران الجیلی الآذربایجانی».

صفحة اول

دیوان قطران به خطی انوری ابیوردی

«گیلان» یا «گیلان‌شهر» قصبه‌ای باستانی در نخجوان امروزی از محاذات اردوباد است که امروزه «خرابه گیلان» گفته می‌شود و بی‌شک «قطران جیلی» نه به ولایت گیلان که به گیلان‌شهر نخجوان منسوب بوده است و اساساً قطران مداح حکمرانان نخجوان هم بوده است که در دیوانش به وفور موجود و مشهود است؛ و البته گیلان اردوباد هم در آن سوی ارس.

اصطخری نیز «نشوی» (نخجوان) را از شهرهای آذربایجان می‌شمارد<sup>xlv</sup> که در شمال ارس واقع است. او در همان ردیف «برزند» را نیز که امروزه در محاذات و مشاعات قره‌باغ و البته در شمال ارس واقع است از شهرهای آذربایجان می‌شمارد که در جای خود به تعریف آن خواهیم پرداخت.

جز نخجوان، بیان شهرهای دیگری در شمار آذربایجان توسط تاریخ‌نویسان و جغرافی‌دانان، تعدد معتقدان به گسترده‌گی حدود آذربایجان به مناطق شمالی ارس تا دربند را نشان می‌دهد.

ابن خردادبه در کتاب خود در فصلی تحت عنوان شهرها و رستاق‌ها در کورة آذربایجان می‌نویسد:

«مراغه و میانج (میانه) و اردبیل و ورثان و سیسر (شهری هم مرز همدان و بین همدان و آذربایجان» همانجا ص 124) و برزه و سابرخاست و تبریز که در اختیار محمد بن الرواد ازدی است و مرند که در اختیار ابن بعیث باشد و خوی و کولسره و موقان (مغان) که در اختیار لشکله است و برزند (شهری از نواحی تفلیس - پایتخت گرجستان امروزی - همانجا ص 124) <sup>xlvi</sup> و جنزه (گنجه در جمهوری آذربایجان امروزی) شهر ابرویز «پرویز» و جابروان و نریز (نیر در نزدیکی اردبیل) که در دست علی بن مر باشد و ارمیه «ارومیه» شهر زردشت و سلماس و شیزکه در آن آتشکده آذرخشنس قرار دارد و نزد زردشتیان دارای ارج والایی است و اگر پادشاهی به قدرت رسید پای پیاده از مداین قصد زیارت آن آتشکده کند و باجروان (در نزدیکی دربند) «داغستان امروزی» و رستاق شلف و رستاق سند بایا و بند (در کلیبر «قلعه بابک») و رستاق ارم (در قره‌باغ) و بلوانکرج و رستاق سراه و دسکیاور و رستاق ماینهرج.

المقدسی نیز در تحدید حدود آذربایجان می‌نویسد: <sup>xlvi</sup>

«آذربایجان خوره‌ای است که آذرباد پسر بیوراسب پسر اسود پسر سام پسر نوح آن را پیریزی کرد<sup>xlviii</sup>. قصه آن که مرکز این سرزمین نیز هست اردبیل است. کوهی در آنجا است که یکصد و چهل فرسنگ، همگی دیه و کشتزار است. گویند هفتاد زبان در آن است و خیرات اردبیل از آنجاست. بیشتر خانه‌ها را زیر زمین ساخته‌اند. از شهرهایش رسبه، تبریز، جابروان، خونج، میانج، سره، بروی، ورثان، موقان، میمد، برزند».

مقدسی در گزارش شهرهای آذربایجان برده، تفلیس، قلعه، شماخیه، شروان، باکو، شابران، قبله، شکی، بیلقان، دربند را نام می‌برد و سرحد آن را زنجان می‌خواند:

زنجان: در سرحد است و فرسوده شده. نه‌ری که راه از آن می‌گذرد.

علاوه بر این بخش‌بندی‌های تردیدانگیز دسته‌ای دیگر از دانشمندان و مورخین و لغویین بر اینکه ارمینیه و اران و شیروان جزوی از آذربایجان است صراحت دارند. امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم در توصیف آذربایجان می‌نویسد:

«نهر ارس در میان ولایت آذربایجان جریان می‌نماید. آورده‌اند که هر کس پیاده بر آن بگذرد پای بر شکم زن باردار نهد وضع حمل بر او آسان شود<sup>xlix</sup> و نهر کر بر کنار آن ولایت افتاده است میان شیروان و گرجستان و آذربایجان و در مراغه چشمه‌ایست که چون برآمده اندک راهی جریان نماید سنگ شفافى انعقاد یابد که آن را مرمر خوانند و اکثر هوای شهر آذربایجان به سردی مایل است و حدودش به ولایت عراق و موغان و

گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته  
است. طولش از بادکوبه تا خلخال و  
عرض از ماجروران تا کوه سینا پنجاه  
فرسنگ است و دارالملک آذربایجان  
اول مراغه بوده و الحال تبریز  
است.<sup>1</sup>

اما دمشقی - که از اسانید و مئاخذ یاقوت  
است - اظهار صریح‌تری را ارائه می‌کند. او  
ارمنیه و اران را درون مرزهای آذربایجان  
و جزو این ممالک می‌داند. دمشقی در ذیل  
اران می‌نویسد:

«اران نام ناحیه‌ای در ارمنیه و  
آران در آذربایجان است و الان بر  
ساکنان اقلیم ششم اطلاق شده است.»<sup>1i</sup>

▪ بازتاب این رأی (آذربایجان  
سرزمینی تا دربند)

در

خریطة‌ها

جغرافیدانان اسلامی ضمن ایضاحات  
و تصریحات خود دائر بر انضمام و یگانگی  
مناطق میانی و جنوبی قفقاز با مناطق جنوبی  
رود ارس - از جبال طارم زنجان تا شهر  
دربند داغستان) در نقشه‌های جغرافیائی‌ای  
که خود ترسیم کرده‌اند، همه این مناطق را  
آذربایجان شمرده‌اند. ابن حوقل که بیشترین  
نقشه‌ها و خریطه‌های جغرافیائی را در کتاب

خود با نام صوره الارض ترسیم کرده است در توضیح نقشه های متعدد و دقیق خود از این سرزمین اذعان دارد که صورت نقشه آذربایجان را با کوه ها و راه ها و رود های موجود در آن مانند ارس و کر را تا دریاچه های ارومیه و وان کشیده و بی آنکه آذربایجان را (که در بیان این مراتب به نام آذربایجان صراحت دارد) به دریاها وصل کند، در آن کوه قفقاز را نیز نشان داده است؛ چندانکه می نویسد:

ثم تلوثها بصورة اذربيجان و شكلت ما فيها من الجبال و الطرق  
و الأنهار العذبة كالرس و الكر، الي ان رسمت بحيرة خلاط و  
بحيرة كبوذان، و كلتاها غير متصلين بشيء من البحار و اثبت  
فيها جبل القبق<sup>iii</sup>

در اینجا چند نقشه جغرافیائی آذربایجان از صوره الارض ابن حوقل را عیناً می آوریم که حدود آذربایجان را در آنها به روشنی نشان داده است:

صورة الارض ابن حوقل ص 328 باب بحر الخزر(دار مكتبة الحياة - بيروت 1992م)

صورة الارض ابن حوقل ص 319 باب الديلم و طبرستان





## □ اران (آران - آران)

بی‌آنکه در فرهنگ‌هایی مانند دیوان‌اللغات کاشغری و لغت‌نامه‌های ترکی جغتایی، قزاقی، قرقیزی، آناتولی، ترکمنی به عبارات «آران» چندانکه در آذربایجان است برخورداریم، معانی این عبارت را در ترکی آذربایجان نقل می‌کنیم.

اران بیش از ضبط هر لغت‌نامه‌ای، در بایاتی‌های آذربایجان موجود است که اعتبار دیرینگی و هویتی به محتویاتش می‌بخشد. آنچه از آران موجود در بایاتی‌ها مستفاد می‌شود جلگه‌ای سرسبز و سردسیر است که می‌توان به عنوان ییلاق از آنجا استفاده کرد و جائی است که نام آن اسماً و ملاکاً در مقابل موغان برده می‌شود، چراکه آران یئری و موغان یئری می‌گویند، چندانکه در بایاتی‌ها نیز چنین است:

عزیزیـم «آران یئـری»  
 داغ یئری آران یئری  
 داشا دگمیش مارالیم  
 نئجه‌دی یاران یئری

عزیزیـم باغ ایلن  
 باغچا ایلن باغ ایلن  
 دئدین آران‌دا گؤزله  
 یولون سالدین باغ ایلن

بـورا «آران یئـری دی»  
 گؤرونن دان یئری‌دی

ایکسی دؤشون آراسی  
یاتماغا جان یئری دی

آران در لغت ترکی - فارسی سنگلاخ (قرن 12 هجری) چنین معنی شده است: محالی را گویند که هوای آن معتدل و متمایل به گرمی باشد.<sup>liii</sup>

در همین لغت آران نیز چنین آمده است:

**1- محال قره باغ است. 2- اسم فارس بن پهلوی است که آذربایجان، ارمن و موغان برادران اویند و قره باغ اران منسوب به اوست.**<sup>liv</sup>

اما «آران» در لغت ترکی آذربایجانی به ترکی استانبولی نیز چنین قید شده است: «در فرهنگ آذربایجان به جاهایی که پستتر از مناطق کوهستانی باشد و هوای گرمی داشته باشد گفته می شود. / دشت».

در لغت زبان آذربایجانی اُروجوف با نام «آذربایجان دیلینین ایضاح لی لغتی» در ماده «آران» آمده است:

آران در آذربایجان به جاهایی گفته می شود که از ییلاقها پستتر و از حیث اقلیمی گرم تر باشد. در آذربایجان مغان، قره باغ، شیروان و دشت میل جزو مناطق اصلی آران به حساب می آیند.<sup>lv</sup>

نام آران نخستین بار در سنگنوشته مربوط به شاپور اول (242-272) در عداد اراضی متصرفه وی آمده است. در سالنامه آلبان موسی کالانکاتی نیز این نام ذکر شده و در منابع قرون 5-6 ارمنی و سریانی به صورت «آران» و در منابع گرجی «ران» ضبط شده است. دانشمندانی مانند ن. مارز، ع. باکیخانوف، ی. یوسفافوف، س. آشوربیگلی در تعاقب موسی کالانکاتی با پیروی از تواریخ توراتی آران

را از نسل «سیساک»<sup>lvi</sup> اولاد یافت پسر نوح دانسته‌اند که مالک اصلی سرزمین آلبان بود. اران نام ولایتی از سرزمینی است که امروزه قره‌باغ نامیده می‌شود و بنابه ملاحظات یاد شده حتی نقاطی فراتر از قره‌باغ مانند بردع و گنجه را نیز در بر می‌گیرد. اگر همه آذربایجان امروزی اران نام می‌داشت در متون قدیمی مناطقی مانند شیروان در کنار آن به عنوان منطقه‌ای دیگر نوشته نمی‌شد. در شعری از ابوالعلاء گنجوی شیروان و اران تفکیک شده است. او در شعر معروفی که به هجو خاقانی سروده شده، می‌گوید:

ببستم میان تا به تعلیم  
و شفقت

زبان تو در شاعری برگشادم  
مرا شصت سال است و از خاک «اران»

بود شانزده تا به «شیروان»  
فتادم

مؤلف بستان السیاحه در توصیف کر می‌نویسد:

گر، به کاف عربی، رودیست  
مشهور از جبال گرجستان و ارمن بر  
می‌خیزد و آب اطراف بر او می‌ریزد،  
از میان تفلیس گذشته از کنار ملک  
اران عبور می‌کند در قرب قلعه حسن  
خان داخل رود ارس می‌گردد و از  
کنار سالیان گذر کرده به دریای  
خزر می‌پیوندد. شمالش خاک شیروان و  
جنوبش زمین موغان است.<sup>lvii</sup>

همچنانکه اندکی قبل نیز در باب  
تداخل اران و ارمنیه به حدود آذربایجان  
اظهاری از دمشق را نقل کردیم، او نظریه  
جدیدی را ارائه می‌کند که کسی به این نکته  
تصریحی چنین نکرده است. به نظر دمشقی اران

با آران متفاوت است و آران ولایتی است در آران. عین عبارت او را بخوانید:

«آران نام ناحیه‌ای در ارمینیه و آران در آذربایجان است و الان بر ساکنان اقلیم ششم اطلاق شده است».<sup>lviii</sup>

اما در صورہ الارض علاوه بر برخی صراحت‌ها، سردرگمی‌ها نیز فراوان است. او اکثر ولایات شمالی ارس را داخل آران می‌داند، اما در جای دیگر خود همان آران را چندان کوچک می‌کند که ما را باور اطلاق آران به قره‌باغ امروزی تقویت می‌گردد. او می‌نویسد: و مرز ناحیه آران از پائین رود ارس و از بالا شهر «ورثان» است که در سمت راست «ورثان» واقع است و ورثان در نزدیکی «رود برزند» است.<sup>lix</sup> محل امروزی «ورثان» تاکنون برای پژوهندگان معین نشده است اما به نظر ما «ورثان» همانا «ورزقان» امروزی است که در محال «قره‌داغ» به مرکزیت «اهر» قرار دارد. توجهی به مشابهت‌های دو عبارت «ورثان» و «ورزقان» و نشانه‌های جغرافیائی قطعیت این نظر را گواهی می‌کند.

منطقه‌ای که یاقوت برای آران نشان می‌دهد همانا قره‌باغ امروزی است با محاذاتی که شاید بخش‌های جبرئیل و کلبجر نیز وارد آن شود. البته یاقوت در این مورد هم مرتکب خطائی شده است و برزند را که به حدود تقریبی کلیبر امروزی گفته می‌شود که قلاع بابک در آن بوده و مورخین در بیان واقعه طغیان 20 ساله بابک نام برزند را مکرر ذکر کرده‌اند، باز به اقلیم دیگری باز کشانده، می‌گوید که شهری از نواحی تفریس از اعمال گرجستان از ارمنستان اول است نخست افشین آن را عمارت کرد و در آن پایگاهی ساخت که

بعد خرابه شد و اصطخري مي‌گويد فاصلة بين برزند و اردبيل 15 فرسخ است.<sup>1x</sup> ورتان يا وارطان كه اعراب آن را ورثان نوشته و مي‌خوانند در ساحل ارس و حوالی شمالی کلیبر و قره‌داغ واقع است كه امروز خرابه‌های «التان» همان ورثان است. صاحب حدود العالم آن را اشتبهاً «وزنان» ضبط کرده و مي‌نويسد: شهري است با نعمت بسيار و از وي زيلوها و مصلي نماز خيزد.<sup>1xi</sup> ياقوت نيز ازان را قطعه‌اي در شمال آذربايجان و جنوب شيروان و جنوب شرق گرجستان مي‌داند. ياقوت در نقل اقوال مختلف سردرگم شده و برزنج را با برزند تفكيك ندادده است و مُحَقَّق اينكه برزند از آذربايجان است در شمال كليبر و چسبيده به ازان (قره‌باغ) و با اردبيل در همان حدود فاصله دارد و بناي افشين نيز همان است.

*اما برزنج را با بردعه 18 فرسخ است از راه دربند در برزنج پلي بر روي رود كر است كه از روي آن به شماخي - شهر شيروان - مي‌روند چنانكه در تعليقات حدود العالم نيز محل آن را تصريح کرده اند: «وردوقيه» بايد نام مشهوري باشد براي «بردوج». «بردوج» ناحية سرحدي گرجستان است و در جنوب شرقي تفليس کنار رود «بردوج» (برشاه امروزي) واقع شده است.*

پس اين برزنج شهر ديگري است و از اعمال تفليس كه آنهم از اعمال ارمنستان خواندندش نيز دو خطاي ديگر<sup>1xii</sup>

اما با نشان دادن برزند به عنوان سرحد جنوبي ازان، مرز جنوبي قره‌باغ را هم درمي‌يابيم. بي‌شك برزند همان قصبه «بالياند» است كه بين فضولي و جبرئيل (شمال شرقي جبرئيل - جنوب غربي هادرود -

شمال غربی مارجانلی «ماجروان»<sup>lxiii</sup> و غرب گورادیز) واقع است:

این تشتت‌ها پژوهندگان معاصر را نیز دچار سرگشتگی کرده است. مینورسکی و بارتولد در تعلیقات حدودالعالم با صغری و کبری‌ها عاقبت توانسته‌اند گمان خود را عنوان کنند اما همچنانکه ما فوقاً به ضریب قاطع اثبات کردیم برزند همان بالیانند در شمال قره‌داغ و جنوب قره‌باغ است. اما حاشیه‌نویسان حدودالعالم مطلب و خطای مورخین را چنین محاکمه کرده‌اند:

در اصطخری (مسالك و ممالك، ص 187، چاپ دخویه) اسامی «بردیح» و «بزرنج» به طور مستقل پنداشته شده است، اما در نسخه خطی، این نام با هم ترکیب شده است. به نوشته ابن رسته (الاعلاق النفیسه، ص 89)، ارس بالاتر از «وردان» به سوی شهر «بزرنج» جریان دارد و چون از آن شهر گذر کرد، به «کر» ملحق می‌شود. از طرف دیگر مسعودی (مروج الذهب، ج 2، ص 75) یادآور می‌شود که «کر» سه میل از «بردع» دور است و از «برداج» که یکی از قصبات «بردع» است، عبور می‌کند، و بالاخره در نزدیکی «ده الصنار» (جواد) به رود ارس می‌پیوندد. در شرح «مسافات دیار آذربایجان» اصطخری می‌نویسد: «از بردع تا بزرنج، هیجده فرسنگ، و از آن تا شماخی چهارده فرسنگ، از شماخی تا شروان، سه فرسنگ است و نیز از شروان تا «ابخاز» دو روز راه، و از ابخاز تا پیل سمور، دوازده فرسنگ و از آنجا تا «باب الابواب» بیست فرسنگ است. در رابطه

با همین مسافتها، مقدسی (احسن التقاسیم، ص 381) این مسافتها را چنین شرح میدهد: از بردع تا بردیج یک مرحله، و از آن جا تا شماخی، دو مرحله است. پس میتوان چنین استنتاج کرد که نام معبر «کر» (محلی که میتوان از رود کر عبور کرد)، فاصله آن نزدیکی از فاصله‌ای است که اصطخری (همان منبع، ص 193) و نیز ابن حوقل، صوره الارض، ص 351) ذکر کرده است. دلایلی موجود است که «بردیج» را در ساحل شرقی «کر» مقابل «کوری کند» (قریه پل) فرض می‌کند. محلی که بالاتر از شاخه جنوبی شعبه رود «ترنر» قرار گرفته بود و بدن شک برای عبور از رود «کر» مناسبتر بود، فاصله آن از بردع در حدود 34 کیلومتر و از شماخی در حدود 100 کیلومتر بوده است که با این حساب برابر با یک مرحله سبک و دو مرحله سنگین می‌شود. موقعیت و وجود «بزرنج» بسیار مجهول است. در این مورد ما باید به تذکر مبهم این رسته اتکا کنیم. ممکن است این نام، همان «برزند» مشهور باشد که بین «ورتان» و اردبیل واقع شده است.

دانشمندانی مانند مارکوارت اساساً نام «اران» را مستعرب «ایران» می‌دانند که اعراب با افزودن حروف تعریف «ال» به «ایران» یا «ائران»، از آن عبارت امروزی «ارآن» را ساخته‌اند و اعتبار آن لیران‌شاه یا ایران‌شاه است. البته وجود «ایران‌شاه» یا «ائران‌شاه» در بخشی از قفقاز نمی‌تواند همه ایران را افهام کند و به همین دلیل او همانا «اران‌شاه» است چنانکه در متونی مانند «معجم البلدان» یاقوت حموی، به خرده



پادشاهانی به نام «لایجان‌شاه» نیز برمی‌خوریم. «لاهیج» شهری است که قوم ایرانی «لاهیجان» در جنوب غربی «اسماعیل‌لی» آذربایجان ساکن بوده‌اند و هم امروز به نیم‌زبان «لاهیجی» سخن می‌گویند که درجای خود از لاهیج‌ها سخن مبسوط خواهد رفت. اینک عبارات مارکوارت را که در تفسیر اظهارات تاریخی موسی خورنی نوشته است می‌آوریم:

«در دوره شاهانی که خسرو انوشیروان در قفقاز منصوب کرده بود می‌توان از شاه «لیران» با عنوان «لیران‌شاه» نام برد. (بلاذری؛ فتوح البلدان، نسخه قدیمی صفحه 196) اما همین نام در کتاب ابن خردادبه (المسالك و الممالك، ص 124) و ابن فقیه (کتاب یاقوت؛ جلد 1 ص 439) به صورت «ایران‌شاه» آمده است. در کتاب مسعودی (مروج الذهب؛ ج 2، ص 5 و 69) اسامی به ایبران و الابران (که باید الایبران خوانده شود) «لابدان»، «لایران»، «لابران» تغییر می‌یابد. در کتاب اصطخری (مسالك و الممالك؛ ص 186 و 187) اشکال «ایبران»، «النیران»، «الران»، «البران‌شاه» به چشم می‌خورد. سرزمین این سلطان مابین «شروان» و «مغان» قرار داشت که در مفهوم کلی کاملاً مطابق سرزمین «آران» است. در اثر کاتانکایتواکچی نیز نام «آران شهیک» (آران شاهک) با «آران شاهی» جایجا شده است. آران به مفهوم وسیع‌تر یعنی استان غربی»<sup>lxiv</sup>.

پس در نتیجه تحقیقات مارکوارت به مفهوم دیگری از آران می‌رسیم که همانا «استان غربی» است. اگر این عبارت با ایران - که اکثر تمدن‌های ایرانی منشاء قفقازی دارند

– ارتباطی نداشته باشد، نام سراسر جنوب قفقاز نیز نیست، چه استان غربی است. یاقوت هم به محل جغرافیائی اران – قره‌باغ – امروزی اشاره دارد. او در ماده «اران» می‌گوید:

*اران ولایت پهناوری از نواحی  
ارمنستان است و عمر بن محمد حنفی  
در مدح محمد بن عبداوحد یمامی  
می‌گوید<sup>lxv</sup>...*

(که ابیات ارتباطی جز ذکر نام اران و کوه های آن و دلاوری‌های ممدوح ندارد ولیکن اصل ابیات را ذیلاً می‌آوریم).<sup>lxvi</sup>  
«اران» گرچه در لغتنامه‌ها و فرهنگ‌های ترکی آذربایجانی آمده است اما باز به اتیمولوژی و ریشه‌شناسی آن نپرداخته‌اند و ما بدون اینکه ذات‌الاصل آن را به زبان‌های فارسی میانه و آلبانی و ترکی بریم از نقل هر گونه گمانی اعراض می‌کنیم؛ ولی اینقدر هست که در قرن دوازده هجری هم چنین لغتی در آذربایجان به معنی مذکور بوده است.<sup>lxvii</sup>  
«شمس‌الدین سامی» در اثر گرانبهایی خود – «قاموس‌الاعلام» – ذیل ماده اران می‌نویسد:

*«اسم کهن قطعه‌ای در بین دو رود  
ارس و کر واقع در شمال آذربایجان  
و جنوب شرقی گرجستان و جنوب غربی  
شیروان است که امروزه قسم اعظم آن  
با نام قره‌باغ معروف است که به  
دست روسیه افتاده است».*<sup>lxviii</sup>

«محمدحسین بن خلف تیریزی» در فرهنگ ارزشمند خود – «برهان قاطع» – که در سال 1026 هجری تألیف شده است، ذیل ماده اران می‌نویسد:

*«اران - به تشدید ثانی بر وزن  
پران نام ولایتی است از آذربایجان*

که گنجه و بردع از اعمال آن است.  
گویند معدن طلا و نقره در آنجاست و  
بی تشدید هم گفته اند.» *ixix*

در «قاموس الاعلام» شمس‌الدین سامی و منابع و متون معتبر دیگری نیز اران ولایتی خوانده شده است که بخش اعظم آن قره‌باغ است. قره‌باغ که نام نسبتاً جدیدی است و تصور هزارسال برای عمر این نام گمان خطائی به نظر می‌رسد، خصوصاً که در منبعی باستانی بر این نام برخورد نمی‌کنیم. پس ناگزیر در جستجوی نام قدیم این منطقه به نام ایرانی – آلبانی «ارسق» یا «ارشق» بر می‌خوریم که نام میکروتوپونیمی است و همه قره‌باغ را اشمال نمی‌کند و آنچه که همه این ولایت و بیش از آن را که امروز به نام قره‌باغ می‌شناسیم با جوارات و محاذات بسیار نزدیک احتوا می‌کند «اران» می‌یابیم.

علامه میرزا علی‌اکبرخان دهخدا صاحب لغتنامه دایره‌المعارفی معروف نیز اران را ایالتی از آذربایجان می‌داند و با استناد به متون جغرافیائی و تاریخی و ادبی این مدعا را چنین ثابت می‌کند؛ او ذیل ماده اران می‌نویسد:

**اران** [اقلیمی است در آذربایجان و همانجا که امروز از راه تسمیه جزء به اسم کل روس‌ها بدان نام آذربایجان داده‌اند. صاحب برهان قاطع گویند: ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است. گویند معدن طلا و نقره در آنجاست و بی تشدید هم گفته‌اند. انتهی. ولایتی است کثیرالاطراف در شمال غربی رود ارس و آن که این سوی رود ارس باشد مقابل اران و ابخاز نامند به

تقدیم بآء بر خآء . نام ولایت بزرگی است که بردع و گنجه و شمکور و بیلقان از شهرهای آن است و بین آن و آذربایجان رود ارس جاری است. امروزه قسمتی است از قفقازیة روس مشتمل بر دو شهر ایروان و نخجوان و در سال 1828 م. روسها بر این ناحیه تسلط یافتند. این شهر به دست سلمان بن ربیعة الباهلی به سال 52 ه . ق. فتح شد و در اواخر قرن پنجم در قلمرو حکومت سلجوقیان درآمد و در اواسط قرن ششم گرجیان بعض شهرهای آن را تصرف کردند و در اواخر قرن ششم پهلوانان بر آن استیلا یافتند و متناوباً تاتارهای گرجیان بر آن می‌تاختند تا به سال 260 ه . ق. جلال‌الدین بر آن مسلط شد. و ابن‌الاثیر گوید که زلزله‌ای شدید به سال 435 ه . ق. بسیاری از ابنیه این ولایت را خراب کرد و خلقی کثیر در حدود 230 هزار تن بمردند (ضمیمه معجم البلدان). دمشقی درنخبه الدهر گوید: و یقال ان قباد و نوشروان بنیا فی سهل اران مایزید علی ثلاثین مدینه و اران فی ارمینیه و بانیها ارانبن کشلوجیمین لیطی . و صاحب حدود العالم گوید: ناحیتی است که شهر بردع قصبه آن است و شهرک بیلقان و باژگاه و شهر گنجه و شمکور و ناحیت خنان و شهر وردوقیه و قلعه و تفلیس و شکی و ده مبارکی و شهر سوق‌الجبل و سنباطمان و ناحیت سنار و شهر بردیج و ناحیت شروان و خرسان ولیزان و شهرک کردوان و شاوران و دربند شروان و دربند خزران از این ناحیت است. و این ناحیتی است بسیار نعمت با آب‌های روان و میوه‌های نیکو و از وی کرم قرمز و شلواربند و زیلوه‌های قالی و

چوب و ابریشم و تود و روناس و شاهبلوط و کرویا و قندز و جامه‌های پشمین و نبط خیزد. - انتهی. یاقوت گوید: اران بفتح و تشدید راء و الف و نون، اسمی است اعجمی که به ولایتی وسیع و بلاد بسیار اطلاق شود از جمله جنزه که عامه آنرا گنجه گویند و برذعه و شمکور و بیلقان. و بین آذربایجان و اران نهریست که آن را ارس گویند و مواضعی که در مغرب و شمال آن واقع شده جزو اران محسوب می‌شود و آنچه در جهت مشرق واقع شده جزو آذربایجان است. نصر گوید اران از اصقاع ارمنیه است و با نام سیسجان ذکرشود. (معجم البلدان) یکی دیگر به اران رفت و ارمن

فکنند اندر دیار روم شیون.

(ویس و رامین)

شهری که به از هزار [ ] اران باشد

کی لایق

همچو تو گرانجان باشد  
سرمه چه کنی که در صفاهان  
باشد

..... فراوان  
باشد.

شرفالدین

شفره (در هجو مجیر بیلقانی).  
«2»

از فتح اران نام را، زیور  
زده ایام را

فتح عراق و شام  
را وقتی مهیا «3» داشته.

خاقانی.

کجا گریزم سوی عراق  
یا اران  
کجا روم سوی  
ابخاز یا به بابالباب.

خاقانی.  
اران به تو شد حسرت غزنین  
و خراسان  
چون گفته من رشک  
معزی و سنائی.

خاقانی.  
همه اقلیم اران تا به  
ارمن  
مسخر  
گشته در فرمان آن زن.

نظامی.  
و رجوع به حبط ج 1 ص 071 و 483 و  
حبط ج 2 ص 52, 53, 74, 95, 96, 57,  
87, 28, 38, 171, 681, 691, 791,  
333, 533, 743, 353, 753 و  
لبابالباب ج 1 ص 14 و نخبه الدهر  
دمشقی ص 562, 981 و تاریخ مغول ص  
322, 330, 133, 233, 345, 356,  
357, 358, 359, 365, 453, 457, 461,  
462, 508, 532, 562, 570 و معجم  
البلدان یاقوت و حدودالعالم ص 23,  
32, 92, 93, 94 و مجملالتواریخ ص 50,  
101 و 462 و حدائقالسنجر ص 27 و  
ایران باستان ص 2042, 2478, 2642 و  
2640 شود.

مرحوم علامه دهخدا همین نظریه را در توضیح  
مدخل آذربایجان نیز ابراز می‌کند:

آذربایجان. [ذ] ج اخ نامی است که  
امروز بولایت اران (جزئی  
از آذربایجان قدیم) داده اند.

تغییر حدود انضباطی و اداری در جغرافیای منطقه حتی به تغییر نام‌های جغرافیایی نیز انجامیده است که مثال آن را بارها در این رساله ذکر کرده‌ایم که نام‌گذاری بلوکات سه‌گانه اران و ارمنیه و آذربایجان به رحاب توسط یاقوت یکی از بارزترین این نمونه‌هاست. حتی در دوره‌ای منابع اسلامی - از جمله مروج الذهب مسعودی - قره‌باغ را با عنوان «ابوموسی» یاد کرده‌اند. مسعودی می‌گوید در کوه‌های ابوموسی که جزو اران است طوایف ارانی ساکن‌اند.

موسی خورنی نیز به وجود اران به عنوان واحدی در میان ولایت آلبان و مرزبان منطقه وسیعی که آغوانک بخشی از آن بود، اشارتی دارد<sup>1xx</sup> این خود معلوم می‌کند که آغوانک (آلبانیا) خود بخشی از سرزمینی است که لابد همان آذربایجان مورد نظر است چراکه جز این نام دیگری بر کل مجموعه که آلبان هم جزو آن باشد گفته نشده است.

محمد قزوینی در باره اران که جزوی از آذربایجان بود - یا با تسامحی، به قول علامه قزوینی - تبدیل به بخشی از آذربایجان شده بود، می‌نویسد:

در دوران اسلامی حتی نام خود را نیز به تدریج از دست داد؛ چنانکه بعد از دوران مغول در لشکرکشی‌های امیرتیمور و داستان ترکمانان آق قویونلو و قره‌قویونلو، در کتاب‌ها به نام آران برنمی‌خوریم، مگر آنجا که قره‌باغ را یاد نمودند (قره‌باغ را آران می‌خواندند) بدین ترتیب سرزمینی که کمابیش مطابق ناحیه قدیم آلبانیا بود برای چندمین بار تن به تغییر نام داد و قره‌باغ جای اران را گرفت.<sup>1xxi</sup>

از بین جغرافیون اسلامی ابن حوقل به وجود دو اران تصریح دارد. او در بیان علمای کلامی آذربایجان مناطق با ذکر عبار «رانین» ( دو ران یا دو اران «الران» ) به وجود دو نام جغرافیای «اران» در این منطقه صراحت دارد.<sup>lxxiii</sup> به اعتقاد شادروان آکادمیسین ضیا بنیادوف به دلیل انشقاق اران توسط رود کر به دو حصه گاهی اران را در دو بخش ذکر کرده اند.

اصطخري در خریطة جغرافیائی خود از این منطقه باز با عنوان سه گانه ارمنیه و اران و آذربایجان بی آنکه تفکیکی بر این سه عنوان قائل شود و مرزی را رسم کند به مجموعه را به عنوان يك سرزمین آورده و جالب اینکه در بالای نقشه بخشی را اینگونه تعریف کرده است: «ولایت آران و سریر و تفلیس و تابع آن». پس از این نکته و هم اینکه شیروان را نیز درج کرده درمی یابیم که آران را ولایتی از این سرزمین می داند، نه مملکتی دیگر، چندانکه در اذهان متأخرین مورد استنباط قرار گرفته است.



## □ آلبانیا

برخی اران را همان آلبان می‌دانند که البته این تسمیه نیز به چند دلیل نادرست می‌نماید. نخست آنکه آلبان عبارتی است که به کنفدراسیون اونیتال 26 ملت جنوب قفقازی اطلاق می‌شود که در آذربایجان امروزی یک دولت متحد تشکیل داده بودند. اتحاد جماهیر آلبان امروزه توسط برخی متتبعین به عنوان نام جغرافیایی جمهوری آذربایجان مورد اطلاق قرار می‌گیرد. بنابر این حتی اگر نام این اتحادیه حکومتی را هم با نام جغرافیایی درآمیזیم می‌بایست آن منطقه را آلبانیا یا به وجه مستعرباش «آلبانیه» بخوانیم. دو دیگر اینکه هرگز نام حکومتی یا اتحادیه دولتی در صورت وجود نام اصیل جغرافیایی وجه تسمیه محلی واقع نمی‌شود. لفظ آلبان عبارتی است که در متون غریبه و اجنبی وجه تسمیه جغرافیایی

قرار گرفته است. همچنانکه همین متون ایران را «پرسیا» خوانده‌اند و واضح است که «پرسیا» هیچ خویشاوندی دور و نزدیک اتیمولوژیکی با «ایران» ندارد و گزینة نام قومی است بر سراسر ملکی که پیش از اسکان آن قوم هم مهد تمدن‌های دیرینی بوده است. عبارت آلبان در متون یونانی مانند آثار «پلینی» و سپس در متون ارمنی دیده شده است. ضبط این عبارت در متون ارمنی قدیم ( زبان گراپار) به صورت «آغوانک» بوده است که حرف «ل» در ارمنی به «غ» تبدیل می‌شود و برافزودن «ک» به پسین «آلبان» یا «آغوان» نیز مفهومی خاص آرامنه دارد که مائل بودند این منطقه را سرای کلیساها بیانگارند چه «وانک» در ارمنی باستان به معنی کلیسا بوده است. در نتیجه با پذیرش لغت فتنه‌آمیز «آغوانک» مثلاً ارمنی بودن اصالت منطقه را گردن نهاده‌ایم. امروزه با مطالعه دولت ایالات متحده آلبان و تمدن آلبانی دیگر معمای آلبان مطرح نیست، چه دانشمندان زیادی در روسیه، گرجستان و آذربایجان به دستاوردهای ارزشمندی درباره تمدن سیاسی آلبانی رسیده‌اند. امروزه ثابت شده است که آلبان دولتی متشکل از مشارکت حداقل 26 گروه قومی قفقاز جنوبی مانند «قارقار»<sup>lxxiii</sup>ها بوده‌اند که امارتی به نام گرگریان در قفقاز داشتند. امروزه «اودی»ها از زمرة بازماندگان تمدن آلبانی هستند و بنابراین اطلاق نام آلبانیا به سرزمینی که دوره‌ای در آن حکومت فدرال کرده‌اند تسمیه‌ای نادرست خواهد بود. پس آلبانیا که این دسته از دانشمندان قسمت شمالی ارس (جمهوری آذربایجان

امروزی) را به این نام می‌خوانند هیچ ارتباطی با آذربایجان ندارد و این تسمیه صرفاً وجه سیاسی دارد.

## □ محاکمة دو رای

در بیشتر دوره‌های تاریخی ممالکی که ولایات و ایالاتی مانند شیروان و اران و بخشی از ارمنستان همواره تحت حکومت و قیمومت آذربایجان بوده و از اینروست که جزوی از آذربایجان به شمار رفته و این یگانگی چنان بوده که این مایه اختلاف نظر، مشابهت‌ها و اشتباهات در تفکیک رخ داده است. ای بسا که همه این اراضی واقع در این حدود آذربایجان بوده و آذربایجان دارای ولایات و ایالاتی گاه با نام اران و ارمنیه و گاه با نام شیروان و آلبان ارمنستان بوده است و در همه متون نیز اگر یکسان دیده نشده، آذربایجان و ارمنیه و اران

هرسه در يك بخش و فصل واحد و مستقل دیده شده است. نقل راه‌هاي شهرهاي هرسه ولایت یا هر دو ولایت آذربایجان باهمدیگر انجام شده است مثلاً ابن حوقل همه آنها را يكجا مي‌نویسد و راه برذعه تا اردبیل و از برذعه تا مویان و بیلقان تا ورثان و بلخاب و برزند و اردبیل تا دربند را ذکر مي‌کند. ولي اینکه همه این مناطق غالباً تحت حکومتي واحد بوده شبهه‌اي نیست. مورخان و جغرافیدانان اسلامي نیز علی‌رغم اشتباهات کوچکی که به اختلافات و سوءتفاهمات بزرگی سبب شده است، بر این موضوع اتفاق دارند. تأملی در اظهارات و تقسیمات مقدسی در احسن‌التقاسیم که از امهات و متأخذ جغرافیای اسلامي است می‌توان به چند و چون دقت آن پی برد. مشروح جملات او درباره این مناطق را می‌آوریم:

... زبانشان پیچیدگی دارد.  
راههایشان دشوار و نصارا در آنجا  
چیده‌اند. و نقشه آن چنین است:

ازان : نزدیک يك سوم ابن  
سرزمین می‌باشد که همچون جزیره‌اي  
در میان دریاچه و رود «ارس» و رود  
«مک» (مک) آنرا از درازا  
می‌شکافد. قصبة آن «برذعه» است از  
شهرهایش: تفلیس، قلعه، خان،  
شمکور، جنزه، بردیج، شماخیه،  
شروان، باکوه، شابران، باب  
الابواب، ابخاز، قبله، شکی،  
ملاذگرد، تبالا می‌باشد.

ارمینیه : خوره‌اي معتبر است که  
ارمینی پسر کنظر پسر یافث بن نوح  
آنرا پایه نهاد. ستور و زلالی خوب  
از آن صادر می‌شود، ویژگی‌هاي دیگر  
نیز دارد. قصبة آن «دبیل» است. از  
شهرهایش «بدلیس»، «خلاط»، «ارجیش»،  
«برگری»، «خوی»، «سلماس»

«ارمیه»، «داحزقان»، «مراغه»،  
 «اهیر»، «مرند»، «سنجان»،  
 «قالیقا»، «قندریه»، «قلعه یونس»،  
 «نورین» هستند.

آذربایجان: خوره ایست که آذرباد  
 پسر بیوراسپ پسر اسود پسر سام پسر  
 نوح آنرا پی ریزی کرد. قصه آن که  
 مرکز این سرزمین نیز هست «اردبیل»  
 است. کوهی در آنجا است که یکصد و  
 چهل فرسنگ، همگی دیده و کشتزار  
 است. گویند هفتاد زبان در آنست و  
 خیرات اردبیل از آنجاست. بیشتر  
 خانه‌ها را زیر زمین ساخته‌اند. از  
 شهرهایش «رسبه»، «تبریـز»،  
 «جابروان»، «خونج»، «میانج»،  
 «سراه»، «بروی»، «ورثان»،  
 «موقان»، «میبد» (میمنه)،  
 «برزند».

چندانکه ملاحظه می‌شود، او اران را جزو  
 سرزمینی واحد می‌شمارد که اران یک سوم آن  
 است. دیگر اینکه شیروان و باب‌الابواب  
 (دربند) را - که اقلأ همه بالاتفاق آن‌ها را  
 در عداد اران نشمرده بل خود شیروان را  
 ایالتی دانسته‌اند - به شمار اران آورده،  
 سهل است، که ملاذگرد را هم جزو اران  
 قلمداد کرده است.

حال که همه این سه ایالت را (اران و  
 ارمنیه و آذربایجان) یا بعضاً اران و  
 شیروان و ارمنیه و آذربایجان) را در یک  
 بخش و مانند یک سرزمین و یک قطعه  
 جغرافیائی با ولایات چهارگانه یا سه‌گانه  
 مذکور آورده‌اند، به جای سرگردانی و تسمیه  
 مندرآوردی «رحاب» یا تجزیه این سه - چهار  
 از همدیگر، برخی نیز این سه را آذربایجان  
 خوانده‌اند که صراحت‌هایی هم در متون بر  
 این تسمیه وجود دارد.

چنانکه با تأمل در نوشتار این

جغرافی‌دانان می‌توان به حقیقت مطلب دست یافت.

ابن حوقل در خریطه‌ای که از خزر و حاشیه و اطراف آن ترسیم و ارائه کرده است آذربایجان را به همه این سه ولایت اشمال داده و از زنجان تا داغستان را آذربایجان دانسته است.

اما او در نقشه دیگری از همین منطقه که در کتاب خود آورده است آذربایجان را با ارس از مناطق شمالی آن جدا آورده است. می‌توان با مقایسه دو نقشه پیش نقل شده، که هر دو ترسیم‌کرده ابن حوقل است، پایه تشریح در این آثار مورد ملاحظه قرار گیرد. با وجود مراتب گفته و شده و نشان داده شده، ابن حوقل در صوره الارض می‌نویسد:

و این دهانه همه شهرهای اران را  
از مرز دیوار دربند تا تفلیس و  
نزدیکی رود ارس تا نواحی خزران در  
بر می‌گیرد و این مملکتی است زیر  
دست صاحب آذربایجان و کوهستان‌هایی  
که از غرب دریای خزر تا  
رشته‌کوه‌های طارم پیوند می‌خورد و  
همه شاهان این نواحی هر ساله مقدار  
زیادی پول و لوازم دیگر را برای  
پادشاه بزرگ (پادشاه آذربایجان)  
حمل می‌کنند و این را قطع نمی‌کنند  
و از اطاعت پادشاه خود خارج  
نمی‌شوند و این پادشاه همانا  
مرزبان محمد ابن مسافر مشهور به  
ابن سلار است و او برای همه ملوک  
دیوان‌ها و محاسبات و قوانینی وضع  
کرده است و از آن ملوک شروان شاه  
محمد ابن احمد ازدی و لاهیجان‌شاه  
که برخی از نواحی کوه‌های قفقاز و  
لاهیج از آن اوست<sup>lxxiv</sup>

به نظر می‌رسد که جغرافیدانان اسلامی اعم از اعراب و مستعربین مانند «یاقوت»، «ابن

فقیه»، «اصطخري» و «جیهانی» که اغلب مواد مذکور در کتب جغرافی خود را از جغرافیدان سلف خود اقتباس کرده و بعضاً عین عبارات را آورده‌اند و از این راه اشتباه سلف را همچنان تکرار کرده‌اند در بیان حدود جغرافیائی بعضی جای‌ها از آن جمله حدود جغرافیائی آذربایجان خطا کرده‌اند.

البته که استناد به ادعاهای ناصواب این متون با تمام اعتبار علمی آنها و اصرار به خطا و تکرار و تواتر نوشته‌های نادرست آنها بعضاً علم را و مثلاً حوزه‌های دیگری مانند سیاست را می‌آلایند کما اینکه علیرغم تکرار نام «بحرفارس» یا «دریای فارس» به صدها بار در متون برخی از محافل عربی که این عبارت به کارشان نمی‌آید در لابلای متون جغرافیائی به پویة عبارت مجعول و نادرست «بحر بصره» رفته و چهره حقوقی و حق استملاک تاریخی ایران بر خلیج فارس را ملوک می‌کنند. در حالیکه ارباب تحقیق به شرط روی‌کرد به حقائق، بدون بهانه‌گزینی و خطاگری می‌توانند حقیقت را بفهمند و ابلاغ کنند. درباره حدود جغرافیائی آذربایجان در يك متن صادر شده از يك قلم، آراء مختلفی ذکر شده که البته استدرک واقع‌چندان دشوار نیست که حتی پژوهشگر را سردرگم کند، تا چه رسد به استنتاج متفکر. جغرافی‌دانان اسلامی با سلامت نفس و امتسنجی به‌طور طبیعی بی‌آنکه فتنه‌های توسعه‌طلبان هزارسال بعد را پیش‌بینی کنند در تحدید حدود نواحی قفقاز چنان با تساهل و تسامح رفتار کرده‌اند که اگر از نظر يك محقق شوونیستی که طی قراردادی پروژه تحقیق و تحدید حدود خلیائی ارمنستان بزرگ را در دست دارد، کندوکاو کنیم همه آن نواحی از

آن ارمینیه بوده است که در برخی متون حتی اماکن باستانی برخی اقوام شناسنامه دار قفقازی مانند گرجستان را نیز ارمینیه می‌خوانند:

«این دو ارمنستان بزرگ و کوچک است که مرز آنها از بردع تا دیوار دربند است و از جهت پایانی به شهرهای روم و کوه‌های قفقاز و سریر می‌رسد و گفته می‌شود که ارمنستان بزرگ خلاط و نواحی آن است و آن یک سوم ارمنستان است و یک چهارم آن مهم‌تر است که همانا بیلقان و قبله و شیروان و هرآنچه که ضمیمه این شهرهاست. و ارمنستان دوم شامل گرجستان و صغدبیل و دربند فیروز قباد و لزگستان و ارمنستان سوم را بسفرجان و دبیل و سراج طیر<sup>1xxv</sup> و بغرونند و نخجوان ... و و چهارمی شمشاط و قالقیلا و ارجیس و باجنیس را شامل است که و اینها عبارت از خور اران و سیسجان و دبیل و نخجوان و سراج طیر و بغرونند و خلاط و باجنیس و که در مملکت روم است و این ملک را پادشاه فارس فتح کرد و ضمیمه شیروان ساخت همان جایی که صخره موسی علیه السلام در آن قرار دارد که در نزدیکی چشمه حیوان است.<sup>1xxvi</sup>»

تصور کنیم اگر امروز که فقط بحث رژیم حقوقی دریای خزر این مایه داغ است و تا ده‌ها سال همچنان گرم خواهد بود و یا مناقشه بر سر «قره‌باغ» و معامله بر سر دالان «لاچین» اینهمه جنگ و کشتار را در پی آورد، اگر مرزبندی‌های سیاسی - جغرافیائی را بر مبنای اظهارات یاقوت و مقدسی و اصطخری بر بندیم یا بیانگاریم، کار دنیا و اقوام مجاور و دول محاذی به کجا می‌انجامد؟ برای آنکه جغرافیدانان عرب را



فرقی نمی‌کند که حدود ارمنستان کجاست؛ چه، آنها در فتوحات اگر وجبی از خاک این ملک را هم به زیر بیرق اسلام و خراج اعراب برده باشند خوشنودترند که بنویسند:

*ارمینیه إذا اجرینا علیها  
حکم العربی ...*

و آنها همه اقوام را از اولاد نوح می‌پندارد و اکثرشان را معتقد به ادیان ابراهیمی و برادر:

*سمیت ارمینیه بأرمینا بن لنطا بن  
اومر بن یافت ابن نوح، علیه السلام.*

مقدسی که نامی برای این مجموعه نمی‌یابد، خود نام «رحاب» را برای آن می‌سازد:

*سرزمین رحاب*

چون این سرزمین بزرگ و زیبا پر میوه و انگور بود، شهرهایش مانند «موقان» «خلاط» «تبریز» همانند عراق دارای نرخ ارزان، درختان سر در هم کشیده، نهرهای روان، کوه‌های پر عسل، دشته‌ها آبادان، دمن‌ها پر از گوسفند می‌بود و من برایش نامی نیافتم که همه خوره‌هایش را در بر گیرد، پس آنرا «رحاب» نامیدم. *Ixxvii.*

مقدسی گاه با نظر خود شهری را به اقلیم و ایالتی منسوب می‌کند:

اگر کسی بگوید: «بدلیس» از «اقور» است، زیرا که زیر فرمان بنی حمدان بوده است! در پاسخ گوییم: هر دو سرزمین مدعی آن بودند، من آنرا از ارمنستان شمردم، که نامی نزدیک به آن «تفلیس» در آنجا یافتم، زیر فرمان بودن نیز دلیلی بسنده نیست، مگر نه سیف الدوله «قنسرین» و «رقه» را به زیر فرمان می‌داشت، ولی هیچکس رقه را از شام نشمرد. *Ixxviii.*

و گاه برای مراعات سجع و قافیه شهری را به بخش ولایتی دیگر می‌سپرد، که این مسامحه‌های غیر قابل اغماض تقسیم‌بندی‌های او را غیر معتمد می‌نماید:

چون «بدلیس» هم‌قافیه «تفلیس» و چند شهر دیگر در «رحاب» می‌بود و در نام‌های «آقور» هم قافیه نمی‌داشت، آنرا در رحاب نهادم. <sup>1xxxix</sup>

پس معلوم می‌شود که بعضاً این تقسیمات ارانی و آذربایجانی و ارمنی مطابق نظر جغرافی‌نویسان اسلامی بوده است و صورت واقع ندارد، چندانکه مقدسی در تقسیمات این منطقه می‌گوید:

#### فهرست شهرها

من این سرزمین را به سه خوره بخش کرده‌ام، نخستین آنها از بالای دریاچه «اران» است، سپس ارمنیه و در پایان «آذربایجان» باشد. <sup>1xxx</sup>

عنایتی مختصر به ابتدای جمله المقدسی در گزارش خود از آذربایجان این خطای متأخرین را تصحیح می‌کند:

«من این سرزمین را به سه خوره بخش کرده‌ام نخستین آنها از بالای دریاچه اران است سپس ارمنیه و در پایان آذربایجان باشد. اران نزدیک یک سوم این سرزمین می‌باشد که همچون جزیره‌ای در میان دریاچه و رود ارس و رود ملک <sup>1xxxix</sup> آن را از درازا می‌شکافد». <sup>1xxxix</sup>

او در توصیف شهرهای ارمنیه، کاری کرده است که هیچیک از پندارگرایان ارمنستان بزرگ نیز دامنه‌های ارمنستان خیالی را تا بدانجاها پیش نبرده است، چه او اگر ارومیه و خوی سلماس را جزو ارمنستان آورده به اعتبار مجاورت با این

ولایت، فعلاً چندان دعوائی نمی‌ورزیم، اما آوردن اهر و داخرقان (دهخوارگان یا آذرشهر امروزی) و مراغه دیگر... (!)

از این دست اشتباهات در اقوال متقدمین فراوان است. اصطخری در نقل شهرهای اران به طور عجیبی شیروان و شابران و شماخی را ازهم جدا می‌خواند و حتی شیروان را به عنوان شهری ضبط کرده است، در صورتی‌که شماخی تختگاه شیروان و شابران از شهرهای آن استان است. او نواحی «اران» را به این ترتیب شرح می‌دهد:

**شماخیه، شیروان، شابران، قبه،**  
**شکی و ...<sup>lxxxiii</sup>**

برخی دیگر نیز دلیل تسمیه ارمنیه و تجزیه آن از آذربایجان را وجود قوم ارمنی دانسته‌اند؛ صاحب آثارالبلاد در باب ارمنیه، آن را جایگاهی میان آذربایجان و روم می‌نویسد.<sup>lxxxiv</sup> بنابراین شاید محل حکومت هر قوم و پادشاه و سلسله‌ای را در قرون وسطی به نام آن قوم و پادشاه و سلسله می‌خوانده‌اند. پس در آن صورت سلسله‌ها و پادشاهی‌های زیادی حکمران واحدی بر این منطقه داشته‌اند از جمله ازبک بن محمد ایلدگز صاحب آذربایجان و اران<sup>lxxxv</sup> را می‌توان نام برد.

ابواسحق ابراهیم اصطخری در ذکر حدود آذربایجان می‌نویسد:

«و حدود آذربایگان از تارم دارند  
تا حدود زنگان، تا دینور، تا  
حلوان، تا شهر زور، تا دجله و به  
حدود ارمنیه باز گردد؛ و از  
ارزانی نرخ را در این اقلیم حدی  
نیست. جایی بود که گوسفندی به دو  
درم دهند و جایی هست کی دو من و

سه من عسل به درمی دهند و در این  
اقلیم پادشاهان بزرگ باشند چون  
شروانشاه و غیر او»<sup>lxxxvi</sup>.

نظر به اینکه اصطخری شروانشاهان را - که هرگز در جنوب ارس حکمرانی نکرده اند - از حاکمان آذربایجان شمرده است، پس او شمال ارس را در عداد آذربایجان می‌داند.

همچنین به قول مینورسکی<sup>lxxxvii</sup> ابن خردادبه در فهرست مربوط به قفقاز<sup>lxxxviii</sup> شیروان شاه اصلی دوره ساسانی شیروان را ذکر نمی‌کند اما از میان پادشاهانی که از جانب اردشیر ساسانی تعیین می‌شدند، «شیریان شاه» را در آذربایجان نام می‌برد. این شیریان می‌تواند با شیروان شاه مطابقت داده شود.

یاقوت حموی در بیان ماده ارمینیه

می‌گوید:

*و در کتاب‌های فارسی گرجستان و*  
*اران در دست خزرها و دیگر نقاط*  
*ارمنستان در دست رومی‌ها آمده است*  
*که ولایت و پادشاهی آن در دست*  
*ارمیناکس می‌باشد که اعراب او را*  
*ارمیناق می‌خوانند و پادشاه خزران*  
*نیز متغیر است.<sup>lxxxix</sup>*

ژوستینیان یکم (565—527م) - امپراطور بیزانس - در سال 536م در اراضی ارمنستان که اصولاً بین ارس و دریاچه خلط (وان) - در ترکیب ترکیه امروزی واقع بود - به تدوین تقسیمات انضباطی جدیدی دست زد و ارمنیه یکم تا چهارم را ایجاد کرد. این مناطق البته که هیچ وقت محل سکونت تاریخی آرامنه نبوده و سرزمین‌های اصلی و ازلی اقوام زیادی مانند گرجی‌ها، لک‌ها، ترک‌ها و گروه‌های آلبانی به این تقسیمات اسمی اداری ادخال شده بود. این تقسیمات

بیزانسی با تقسیمات اداری دوره خسرو تطبیق نمی‌کند. پس از انقراض دولت آل‌بان و حکومت ایشخان‌ها، عبدالملک بن مروان نیز به اقتفاء بیزانسیها تقریباً همین محدوده را با عنوان ارمنیه حفظ کرد و ضمیمه ممالک محروسه خود ساخت.

یاقوت در توصیف ماده اران

می‌نویسد که :

این نامی است ایرانی بر ولایتی پهناور با شهرهایی زیاد و از آن جنزه است که در نزد عموم گنجه خوانده می‌شود و بردعه و شمکور و بیلقان از آن است. میان آذربایجان و اران رودی است که ارس نام دارد تمام اراضی واقع در مجاورت شمالی و غربی آن از اران است و سرزمین‌های شرقی آن از آذربایجان است. نصر می‌گوید که اران از کناره‌های ارمنستان است<sup>xc</sup>

یاقوت در نقل «شکی» می‌گوید:

«شکی ولایتی است در ارمنستان جنگاورانی به آنجا منسوب‌اند. شکی بر رود کر در نزدیکی تفلیس واقع است»<sup>xcii</sup>.

همین یاقوت در جای دیگر به اینکه ارمنیه خود ناحیه‌ای از شهرستان شیروان است صراحت دارد. با بازگشت به این تصریح می‌توان دانست که خود شیروان نیز از شهرستان‌های آذربایجان است نه نامی جدا از آذربایجان؛ چندانکه ارمنیه نیز در این متون بعضاً نامی جدا از آذربایجان ذکر می‌شود. یاقوت در معرفی نام باجروان می‌گوید:

«باجروان نام دو جایگاه است 1 - شهری است از ناحیه ارمنیه از شهرستانهای شیروان و چنانکه گویند

در نزدیک آن چشمه حیات است که  
 خضر «ع» آن را یافت». <sup>xcii</sup>

این باجروان شهری است از توابع دربند و شاید خود دربند باشد و امروزه در ترکیب جمهوری خودمختار داغستان روسیه است.

یاقوت البته بارها به اختلاف اقوال اشاره کرده و اصراری بر تصور خود نمی‌ورزد. مثلاً در بیان تفلیس گرچه آموخته خود را در آن مورد نیز تکرار کرده و تفلیس - مرکز تاریخی گرجستان - را شهر ارمنستان می‌نامد، اما به وجود اقوال دیگر نیز مقرر می‌گردد:

تفلیس شهری در ارمنستان نخست است  
 و برخی آن را در اران می‌دانند و  
 این قصبه‌ای است در ناحیه گرجستان  
 نزدیک دیوار دربند و دربند شهری  
 قدیم و باستانی (ازلی) است. <sup>xciii</sup>

یاقوت از نقل اقوال صحیح و یا نظریه‌های مغایر با نظر خود (اگر این گفته‌ها را عامداً و عالماً تصور کنیم) امتناع نمی‌کند و بر خلاف برخی از محققان (بعضاً خودی) - که نخست به رایي قرار می‌دهند و سپس در تصدیق آن به تدارک و تسانند در می‌آیند - عمل نمی‌کند. او در شرح بردعه که یکی از شهرهای شمالی جمهوری کنونی آذربایجان و حتی شمال شیروان است می‌نویسد:

بردعه شهر دوردستی در آذربایجان  
 است. حمزه می‌گوید بردعه معرب  
 برده‌دار و معنای آن در فارسی محل  
 بردگان است بعضی از پادشاهان فارس  
 برای گرفتن برده به این شهر آن  
 سوی ارمنستان فرود می‌آیند. و هلال  
 بن المحسن می‌گوید: بردعه قصبه  
 آذربایجان است و ابن فقیه یادآور  
 می‌شود که بردعه شهری از اران است  
 و آخر مرزهای آذربایجان. <sup>xciv</sup>

البته در این نظر نیز خلاف و اشتباهی وارد است که ریشه معنی «بردعه» را در فارسی نو جستجو کرده و آن را «برده دار» انگاشته اند، حال آنکه بردعه بی‌گمان پرثوه - پارسیا - است و این یکی از دلائل دیگر خروج پارسیها از قفقاز و قفقازی‌المنشأ بودن پارسی‌هاست که در جای خود از آن به تفصیل سخن خواهد رفت. البته شهر «پسوه» در استان آذربایجان غربی امروزی و «نسا» یا «پرثوه» در جنوب ترکمنستان نیز به همان معناست. اما آنچه که در این بند مهم است آذربایجانی خوانده شدن اران و تخت‌گاه یا شهر مهم آن بردع توسط كافة علمای جغرافیای عرب است.

اختلاف اقوال در بین مورخین و جغرافیدانان از این دست در باره يك توپونیم چندان دور از هم است که یکی قصبه می‌خواند و دیگری - که هر دو نظر را يك کس در يك ستون می‌آورد (یاقوت) - به تصحیح یا برابر عادتش «الله اعلم»ی را هم دریغ می‌کند. یاقوت همچنین در بیان بردعه گفته اصطخری را می‌آورد که:

*بردعه جداً که شهر بزرگی است با  
مساحت بیش از يك فرسنگ در يك  
فرسنگ با کمال نزهت و کشتزارهای  
زیاد و باغات میوه و در سرزمین‌های  
بین عراق و خراسان جز اصفهان و ری  
شهری بزرگتر، آبادتر و زیباتر از  
بردع نیست. xcv*

علمای اسلامی جغرافیا گاهی در بیان برخی از ولایات آذربایجان بی‌آنکه آن را سرزمینی مستقل و جدا از آذربایجان بنامند، به ولایت بودن آن صراحت می‌ورزند چندانکه در تعریف مغان می‌گویند و اهالی آن را بی‌آنکه سفسطه کنند ترك (ترکمان) می‌خوانند:

*مغان ولایتی است از آذربایجان است  
که روستاها و باغات زیادی دارد  
اکثر رعایای آن را ترکان تشکیل  
میکنند. xcvi.*

این دسته از علما با استناد به مآخذ جغرافیایی قدیم و احتمالاً در نتیجه درک نادرست از تعریف اسامی و تقسیم درونی و ولایتی این منطقه، شمال ارس را جدا از آذربایجان می‌پندارند. از جمله اسانید این دسته از دانشمندان، اظهارات المقدسی است که می‌نویسد:

*«اران همانند جزیره‌ای است بین  
دریای خزر و رودخانه ارس و شهر  
بزرگ آن برذعه است.» xcvi.*

شاید محل ایجاد سوء تفاهم و اختلاف رأی، در توجه به تقسیمات اصلی اقلیمی و منطقه‌ای است که جغرافی‌دانان عرب ایران را به 8 منطقه تقسیم کرده‌اند و منطقه آذربایجان را که یکی از 8 بخش قرار داده‌اند نه با اطلاق نام تاریخی آن که با اساس قرار دادن نام جغرافیایی - قومی دوره خود، منطقه عام آذربایجان را به بخش‌های ارمینیه، اران، موغان و آذربایجان تقسیم کرده‌اند. حتی بعضاً در سرفصل‌ها نام آذربایجان را نیز ذکر نکرده‌اند. از جمله اصطخری در «المسالك و الممالك» در بخش «آذربایجان» نام آذربایجان را هم نیاورده است و اسم فصل بدین‌گونه است: (ذکر ارمینیه و اران). xcvi. اصطخری در فصل ارمینیه و اران به تعریف آذربایجان پرداخته است که تفصیل آن را قبلاً آورده‌ایم. اما ابن حوقل در اثر ارزشمند خود (صورة الارض) طی ترسیم نقشه ارمینیه و آذربایجان و اران همه این



منطقه را در عداد ناحیه آذربایجان آورده است. (فصل پیشین)

بنابراین از مطالعه کلیه منابع می‌توان استنتاج کرد که آذربایجان ایالتی از ایران است که ولایات اران و موغان و شیروان و ارمینیه از ولایات زیرمجموعه آن است و تصور اینکه اران و شیروان جدا از آذربایجان است پنداری ناصواب است،<sup>xcix</sup>

این اشارات مقایسه اران و شیروان را با ولایات و محلات آذربایجانی قره‌داغ، گونئی، ارونق - انزاب، آلان - براغوش، عرشه (ارشاک)، را القاء می‌کند. البته هم در نتیجه این تتبعات به قناعتی برسیم که اران از آذربایجان مجزا بوده است در اینکه همواره حاکمانی واحد داشته و به یک اصول اداری واحد وابسته بوده شکی نیست. تقریباً کلیه متون معتبر تاریخی عام مانند «الکامل» ابن اثیر، «تاریخ طبری»، «مروج الذهب» مسعودی، «الفتوح» ابن اعثم کوفی و متون تاریخی و تتبعات متأخر خاص منطقه مانند تدقیقات دانشورانی مانند «مینورسکی» و «بارتولد» و «اقرار علیف» و «احمد کسروی» با اثر ارزشمند «شهریاران گمنام» یا منابع تاریخی ارزشمندی مانند «دیوان قطران تبریزی» به اداره واحد این مناطق در قیومت آذربایجان بلامنازع گواهی داده‌اند که در فصل‌های دیگر در این باره سخن به وجه مستوفی رفته است.

یاقوت با اینکه در حدود آذربایجان، مرزهای آن را بارها تا دیوار دربند پیش می‌برد و در تعریف اقالیم می‌گوید:

**... و آذربایجان تا باب‌الابواب (دیوار دربند) است؛<sup>c</sup>**

اما در جایی باز اران را ابتدای ارمنستان می‌انگارد که هزاران روستا دارد و مالکیت

اکثر این روستاها را به صاحب سریر یعنی خاقان خزر نسبت می‌دهد.<sup>ci</sup> او در نقل حدود اران، ارس را مرز بین اران و آذربایجان می‌خواند و نقل آیه کریمه: *في قوله عز وجل: اصحاب الارس و قروناً بين ذلك كثيراً،*

از دیگری نقل می‌کند که: *گفت: «ارس در دره آذربایجان و مرز شمال ارس است و گفته می‌شود که ارس در اران است».*<sup>cii</sup>

از اظهارات برخی از جغرافی‌دانان معلوم می‌شود که آنها در تعیین اران و تسمیه سرزمین‌های شمال ارس به اران تردید دارند. چه آنها به اینکه اران نام قره‌باغ امروزی است اطمینان دارند، ولی ادخال کل جمهوری آذربایجان به محدوده اران نیز موجب گمان آنها شده است و بنابراین به غلط از وجود دو اران سخن گفته‌اند:

مثلاً یاقوت در تقسیم و تجزیه اران از آذربایجان تردید خود را با ذکر جمله «والله اعلم» در میان می‌گذارد. او در ذیل اران می‌نویسد:

*«اران شهر و استانی است هم مرز نواحی آذربایجان و من گمان می‌کنم به جز استان اران یا اران شهر اران است و خدا دانتر است».*<sup>ciii</sup>

یکی دیگر از نمونه‌هایی که بر خلاف برخی مورخین، اران را جز از شیروان و نواحی دیگر شمال ارس می‌داند، مسعودی است که با تفریق بین بردعه و بیلقان از اران نشان می‌دهد که تعمیم اران با نواحی دیگر جمهوری آذربایجان امروزی توسط بعضی از جغرافی‌دانان خطا بوده و اران منطقه‌ای متفاوت با شیروانات است.

مسعودي گوید:

از همه بازرگانان مؤدب و چیز فهم  
و کشتیبانان نفهم که بآنها  
برخوردم این نکته را پرسیدم و همه  
گفتند که باین دریا جز از رود خزر  
راه نیست که کشتیهای روس از آنجا  
وارد این دریا شدند و بسیار کس از  
مردم آذربایجان واران و بیلقان و  
دیار بردعه و دیلم و گیل و گرگان  
طبرستان به مقابله آنها رفتند  
زیرا از آن پیش هرگز دشمنی بآنها  
حمله نکرده بود و از روزگار سلف  
نیز چنین چیزی دانسته نبود. آنچه  
گفتیم در این نواحی و میان این  
اقوام و بلاد مشهور است و آن را  
مؤثقی دانند<sup>civ</sup>

یکی دیگر از مظاهر روش پریشان و  
درهم آمیخته تحقیق جغرافیائی کتاب کم‌تر  
شناخته «الجغرافیا» به تألیف ابوالحسن علی  
بن موسی المغربی (متولد 602 هجری) است.  
اما با وجود روش معتاد جغرافی‌دانان عرب،  
باز حقایقی را می‌توان از لابلائی گفتار آنها  
کاوید و جست. او از قول منبع خود - ابن  
فاطمه - می‌گوید که:

در این بخش رود کر کبیر (کوروش  
کبیر؟) واقع است که شهرهای اران  
را دوانیم می‌کند و به دریای  
طبرستان می‌ریزد. ... و در شمال رود  
کر شهر نخجوان قرار دارد و این از  
شهرهای یاد شده در شرق اران  
است.<sup>cv</sup>

از این مطلب به چند نکته می‌رسیم؛ نخست  
اینکه مگر نخجوان در شمال رود کر است که  
مؤلف چنین‌اش می‌خواند؟ و دوم اینکه نخجوان  
را نه در عداد شهرهای اران بلکه در «شرق  
شهرهای اران یاد شده» (وهی «نخجوان» من المدن المذكورة في شرق

الأران) ذکر می‌کند و این دلیل دیگری است بر رد نظریه اطلاق عام شمال ارس به اران. سه دیگر اینکه اگر رودخانه کر از شهر لنکران واقع در شمال آستارا با ارس پیوند می‌خورد و البته که در اران نبودن لنکران و ماساللی و سالیان شکی نیست پس کر اقلأ در نیمه راه، اران را شق و دونیم نمی‌کند؛ دو دیگر اینکه اگر بپذیریم که از مرز امروزی آذربایجان در نواحی بیله‌سوار و آستارا تا عمق خاک این کشور حدود جنوب غربی در حوزة مغان به شمار می‌رود، گرچه علمای قدیم میل را از مغان تفکیک نکرده اند اما اگر در آذربایجانی بودن مغان شکی نیست، بخش‌های مغانی غیر طالش خاک جمهوری آذربایجان را چه نامی جز آذربایجان بدهیم؟ هم در حدود جغرافیائی مغان و هم در حدود جغرافیائی طالش احتجاجی رخ نداده است و مرزهای مغان کاملاً روشن است و به دنبال آن روشن است که آذربایجان جز کرانه‌های ارس مرزهای دیگری نیز با آذربایجان تاریخی - (نه جغرافیائی تقسیمات اداری و کشوری که آذربایجان ایران را نخست به دو نیم شرقی و غربی و سپس حاتم بخشی به استان‌های کردی و گیلانی و ناگاه از بطن آن استان دیگری نه اقلأ با نگهداشت نام تاریخی آذربایجان، که با نام استان اردبیل جگر شکافته‌اش کردند) - دارد که از قصبه‌های مغانی «بیله‌سوار شمالی» و «جلیل‌آباد» و «لریک» و «یاردیملی» و «آستارا» و «ارکیوان» و «ارچیوان» شروع می‌شود و توپونیم‌های آذربایجانی و مغانی «ویله‌ده» و «ولکج» و «بدلان» و «کولان» و «هشم‌خانلو» و «حمیدخانلو» و «یددی اویماق» و «شیخ‌لر» و ... هنوز در آن سوی مرز و جزء اراضی جمهوری آذربایجان است که تفصیل ضبط آن‌ها

در جنگ‌های ده‌ساله ایران و روس در کتاب «اخبارنامه» — تاریخ خانات طالش و میرمصطفی خان طالشی — به قلم احمد لنکرانی (3\_1882 میلادی) مسطور است.

بنابر این دلیل قاطع نیز دستکم بخش‌هایی از جنوب شرقی جمهوری موسوم به آذربایجان از اراضی تاریخی و بلامنازع آذربایجان است که علاوه بر پاره‌ای از مغان در شمال نمین و بیله‌سوار، مناطق شمالی سیه‌رود و قره‌داغ و کلیبر که مناطق جنوبی قره‌باغ است در زمرة خاک آذربایجان بوده و به حدود اران نمی‌رسد. این آمیزش صعب‌التجزیه مناطقی با اسامی تاریخی اران و آذربایجان گاهی به روشن شدن ثغور مذکور کمک می‌کند. به منظور نیل بر حقیقت، علاوه بر دقت در متون تاریخی و جغرافیائی، اسباب دیگری مانند مطالعات مردم‌شناسی و تبار و زبان و فرهنگ ساکنان این مناطق و جای‌نام‌ها نیز موجود است اما ما در این رساله به توریق متون بسنده می‌شویم و آن را تداوم می‌بخشیم.

ابن حوقل نیز از زمرة دانشمندانی است که گاه به انفکاک قریب اران و ارمنیه و آذربایجان معتقد است و گاه آن ملک را از آذربایجان می‌داند. او حتی در نقشه‌ای که در بخش ارمنیه و آذربایجان و الران کتاب مشهورش «صورة الارض» آورده است رود ارس را میان دو یاسه سرزمین مذکور کشیده است. اما گویا او با رسم دو خط هندسی ابتدائی و غیر توپوگرافیک مائل به مرز نهادن رودخانه‌ها بود چه حد جنوبی ارس را آذربایجان و حد شمال آن را تا جنوب رود ارس الران و حد شمالی ارس با رود کر را ارمنیه می‌نامد و این ارمنیه برابر آن خط مستقیم رسم شده دیوار دربند و

آبخاز و قبله را هم در آغوش دارد و این بار تفلیس به لحاظ ماندن در جنوب کر به سهم اران افتاده است.

مؤلف ناشناخته اثر بسیار ارزشمند حدودالعالم نیز در تعیین حدود آذربایجان و ارمینیه و اران به خطاهای اسلاف و اخلاف خود مرتکب شده است. او در باب ارمینیه و اران شهرهای «راخرتاب» (داخرقان) - آذرشهر کنونی - را با وجود اینکه میگوید به نزدیکی دریای کبود است، وارد کرده و علاوه بر آن اورمیه، سلماس، خوی، مرند، میمند و اهر را از مضافات و شهرهای اران می‌شمارد. گرچه یاقوت اشتقاق این نام را از طریق «خزانه کسری، نخیرجان» می‌داند<sup>cv</sup> اما مقدسی و مؤلف حدودالعالم هر دو این شهر را جزء ارمینیه می‌دانند در صورتی که شهر مزبور بین تبریز و مراغه واقع شده است.

چندانکه از نام «ارمینیه» نیز پیداست، این اسم به لحاظ محل سکناي «ارمنی‌ها» به این اسم موسوم شده است و اطلاق نام جغرافیائی به این مکان منطقی به نظر نمی‌رسد. پس ذکر ارمینیه - یا به تعبیر اعراب ارمینیه - به این محل تشخیص و تمیز این بخش از کل آذربایجان است. بلاذری در فتوح البلدان این نکته را با ذکر «قومیت ارمنی» و «تابعیت و اهلیت آذربایجانی» اهالی «ارم» و بلوانکرح»، تصریح کرده آنها را (خلق ارمنی اهل آذربایجان) می‌خواند.<sup>cvii</sup>

نویسندگان و عالمان روس با اتکا به مبانی تحلیل تاریخی طبقاتی این ترتیب را انعکاس تشکیلات مبهم فئودالی می‌پندارند.<sup>cviii</sup> اما از این همه اختلاط در متون عدیده یا باید آن را اشتباه مؤلفین دانست یا یگانگی این نواحی با آذربایجان تاریخی؛ چندانکه مؤلف

حدود العالم (372 هجری) در باب «سخن اندر ناحیت آذربادگان و ناحیت ارمینیه و اران و شهرهای ایشان» تعریف و سخن را چنین آغاز می‌کند:

*سه ناحیت است به یکدیگر پیوسته و سوادهای ایشان به یکدیگر اندر شده و مشرق این ناحیت حدود گیلان است و جنوب وی حدود عراق است و جزیره و مغرب وی حدود روم است و سریر و خزران و این جایهاست بسیار نعمتترین ناحیتها اندر اسلام.*

در بیشتر سالهای قرن دهم میلادی پادشاهان آذربایجان سلسله مسافری یا آل مسافر بودند (دائرةالمعارف اسلام ذیل «مسافری»، به قلم مینورسکی) با وجود فهرست خراجگزاران مسافری ابن حوقل مشخص می‌کند که این ایالات برای خود امرای محلی داشته است.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که علاوه بر این‌که قفقاز جنوبی (آذربایجان قفقاز از رود ارس تا دیوار دربند) از حیث جغرافیائی در انضمام آذربایجان شمرده شده، از نظر جغرافیای سیاسی گاه ضمیمه آذربایجان و گاه از این ولایت (آذربایجان) مستقل بوده است که در برخی متون بطور مجزا از آذربایجان قلمداد شده است. اگر در دوره‌های پیش از میلاد مسیحی شمال ارس جز از آذربایجان بود، در دوره تأسیس آتروپاتن (به فرض قبول نظریه اسم‌پذیری این ممالک از آتروپات) به ممالک آذربایجان ضمیمه شده است. با گذشت زمان، فرمانروایان آتروپاتکان به گسترش قلمرو پرداخته و شهربانی‌های 11 و 14 قفقاز را به حکومت خود افزودند. اقوام ساکن شمال ارس همچون اوتی‌ها و ساکسئین‌ها {اقوام تشکیل

دهنده کنفدراسیون آلبان { خراجگذار آتورپاتکان بودند. بخش بزرگی از قرهباغ نیز در سیطره آتورپاتکان قرار داشت. به گفته ابراهیم پورداود:

در روزگار شهریاران آتورپاتکان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان از مرز گذشته به خاکهای همسایه کشیده می‌شد. بخشی از قفقاز کنونی که در پارینه اران خوانده می‌شده و پایگاه آن پرتو (معرِب = برذعه) بوده، از همان خاک‌هایی است که گاهی شهریاران آتورپاتکان در آن هم فرمانگذار بودند.

آتورپاتکان به مرور زمان اسامی گوناگونی پیدا کرد. تا اینکه سرانجام نام آذربایجان بر خود گرفت سیطره نسبتاً طولانی حکومت آتورپاتکان مانع از آن شد که اقوام ساکن قفقاز حکومت‌های مستقلی را ایجاد نمایند. در بخش‌هایی از اراضی جمهوری آذربایجان کنونی حکومت آلبانیا پدید آمده بود که غالباً به هنگام ناتوانی آتورپاتکان بر آن فرمان می‌راندند.<sup>cix</sup>

پس، از نوع بیان متقدمین چنین فهمیده می‌شود:

- ♦ در دوره‌هایی این منطقه اسم‌های گوناگونی داشته است
- ♦ در دوره‌های مختلف به سراسر این منطقه – تا دربند – آذربایجان گفته می‌شد.
- ♦ در دوره‌هایی، هنگام بحث مجرد از مناطق شمالی ارس به جای اطلاق نام آذربایجان که مصداق تمامیت آن بود، نام واحدهای جغرافیایی گفته می‌شد.



## پي نوشتها :

---

<sup>1</sup> از وجود احتمالی نسخه مخطوط «الوسط» در کتابخانه سلطنتی بریتانیا خبر داده اند اما این

نسخه تاکنون جزو نسخ مفقوده به شمار می‌رود. آنچه که از الاوسط در دست است پاره نقل‌هائی از این اثر مسعودی در کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی است. <sup>ii</sup> بهار و ادب فارسی؛ به کوشش محمد گلبن، امیرکبیر، 1351، ج 2، ص 3.

<sup>iii</sup> همان، ص 1.

<sup>iv</sup> لا يقتل منهم أحداً ولا یسیه و لا یهدم بیت نار و لا یعرض لأکراد البلاسجان و سبلان و ساتردوان و لا یمنع أهل الشیز خاصة من الرفن فی أعیادهم و إظهار ماکانوا یظهرونه. (فتوح‌البلدان؛ الامام ابوالحسن البلاذری، بیروت، ص 317.

<sup>v</sup> همان، ص 4 و 3.

<sup>vi</sup> این گروه در نقل اقوام آذربایجان قفقاز وقتی که نام یکیک اقوام را می‌آورند «طالش» و «تات» و «لزگی» را راحت به قلم می‌آورند، اما چون به تُرک می‌رسند آن را «ترک‌زبان» می‌گویند؛ انگاری که تات و طالش، نژادی! بلامنازع است اما ترک حتماً باید که با پساوند وحشت‌زدای «زبان» به صورت «ترک‌زبان» نوشته شود که مبداً به فارسی‌الاصول! بودن این ترک‌زبانان اخلاقی شود؛ درحالی‌که ترک اطلاق زبان و فرهنگ است و قومیتی که با به کار بردن این زبان، اصالت ترکی می‌یابد.

<sup>vii</sup> کاروند کسروی به کوشش یحیی ذکاء ص 318-317 تهران امیرکبیر، 1356. رساله آذری یا زبان باستان آذربایجان به قلم احمد کسروی (1309)

<sup>viii</sup> آذربایجان انسیکلوپدیاسی جلد 1، ص 513.

<sup>ix</sup> کتاب کشف الحقایق؛ مؤلف و ناشر آن اقل‌العلماء میرمحمدکریم نجل الحاج میرجعفر العلوی الحسینی الموسوی الباکوی، صدر غوبرنسکی و قاصی شهر باکو 15 ماه شعبان سنه 1322، درمطبعة بخاریة روزنامه کاسپی چاپ شده است.

<sup>x</sup> محمد امین رسولزاده به تقی زاده؛ مورخ 25 اسفندماه 1302 خورشیدی (15 مارس 1924م، مجله آینده جلد 4 شماره‌های 1 و 2 ص 59-57، 1367).

<sup>xi</sup> جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام؛ واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، ترجمه لیلیا ربن‌شه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران 1375. ص 71-70.

xii همانجا؛ ص 87. xii همانجا؛ ص 162.

xiii همانجا.

xiv گزیده مقالات تحقیقی؛ بارتولد، ص 67.

xv آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)؛ عنایت‌الله

رضاء، انتشارات ایران زمین.

xvi اگرچه چندتن از مستشرقین روس مانند استرووی،

پیگولوسکایا، داندامایوف، خدمات ارزشمندی به

جهان دانش و خاورشناسی کرده اند اما میزان نادانی

اکثر این خاورشناسان که همواره به عنوان

خداوندان دانش برای ما حقنه شده اند، بر

پژوهشگران و عالمان حرفه ای پوشیده نیست که

خاورشناسی مانند خانیکوف، دورن، مار، برزین،

میلر، ژوکوفسکی، پتروشفسکی، ایوانوف، ارانسکی و

دیگران چه خطاهای دانسته و نادانسته مدهشی در

زمینه های مختلف شرقشناسی را مرتکب شده اند. گاه

دیده می شود که این شرقشناسان از درست خواندن یک

کتیبه سنگی به عربی نیز چندان ناتوان بودند که

قرائات خنده دارشان در متون آنها مطبوع است. نسخ

برخی نظریات افسانه پردازانه این عالمان توسط

اخلاف آنها چندان زیاد است که تفصیل آنهمه خود

تألیف کتابهای حجیمی را می طلبد که این نویسنده

در همینجا مراتب آرزومندی خود را نسبت به محاکه

خطاها و خیانت های این دسته توسط پژوهندگان شرقی

و ایرانی را ابراز می کند. نمونه ای از ابطال

نظریه های این نهنگان اسطوره ای دانش! و

اسطوره سازان، کتاب «میدیا» به قلم «پروفیسور

اقرار علیف» است که در رد «تاریخ ماد» دیاکونوف

نوشته است.

xvii آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)؛ عنایت‌الله

رضاء، انتشارات ایران زمین.

xviii همان.

xix بهار و ادب فارسی؛ به کوشش محمد گلبن، چاپ

اول، 1351، ج 2، ص 271، تهران، امیرکبیر.

xx سنندج.

xxi ایران شهر برمبناي جغرافیای موسی خورنی؛ ترجمه

دکتر مریم میراحمدی، صفحه 210، انتشارات مؤسسه

اطلاعات.

xxii همانجا صفحه 223.

- xxiii تاریخ ایران ، ممالک همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان؛ آلفرد فون کوتشمید؛ ترجمه کیکاوس جهانداري، ص 61، موسسه مطبوعاتی علمی ، بدون تاریخ چاپ.
- xxiv برگزیده مشترک یاقوت حموي صفحه 160.
- xxv و بین آذربایجان و اران نهر يقال له الرس كلما جاوزه من ناحية المغرب و الشمال نهر من اران و ماكان من جهة المشرق فهو من آذربایجان. ( یاقوت حموي؛ معجم البلدان؛ تصحیح وستنفلد، جلد اول، چاپ لایپزیك، نشر بروك هاوس ، 1866 ، صفحه 183) .
- xxvi همانجا 164.
- xxvii تاریخ ایلچی نظامشاه؛ خورشاه بن قباد الحسنی، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانهدا، تهران، 1379، ص 186.
- xxviii تاریخ قرهباغ؛ علیرضا راهور لیقوان – پرویز زارع شاهمرس، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه، 1376، ص 16.
- xxix و حد آذربایجان من حد بردعه الي حد زنجان و من مدنها بركري و سلماس و موقان و خوي و ورتان والمراغه و نرئز و تبرئز و يتصل الحد الثاني من الجانب الشرقي ببلاد الديلم و الطرم و جيلان و من مدنهم برزه و سابرخاست و الخونج و الميانج و مرند و خوي و كولسره و برزند و كانت خرابا فدنها الافشين و نزلها والطريق من برزند الي ورتان و هي آخر عمل آذربایجان 12 فرسخاً و منها جزه و جابروان و ارميه و مدينة زردشت و الشيز ... (البلدان؛ ابن الفقيه، لیدن، 1302، ص 286 و 285).
- xxx و حد ارمينية من بردعه الي باب والابواب و الي حد الروم من ذلك الوجه و الي جبل القبق و ملك السرير و ملك اللکز و من آخر عمل آذربایجان و هو ورتان الي اول عمل ارمينية (البلدان؛ ابن الفقيه، لیدن، 1302، ص 286).
- xxxi و اران اول مملكة بارمينية فيها اربعة آلاف قرية و اكثرها (همان، ص 290).
- xxxii آداب اللغة العربية، ج 2، ص 219.
- xxxiii مقدمة ترجمة فارسي البلدان به قلم عبدالمحمد آيتي، ص 15.
- xxxiv به ظن قوي در متن اصلي (عربي) ، «آذربایجان بالا» معطوف به بيلقان است که در ترجمه (متأسفانه من نسخه عربي البلدان ابن يعقوبي را نیافتم) بعد از مراغه آمده، چون بيلقان در شمال آذربایجان است نه مراغه؛ و مراغه مشهور (افرازه رود) حتي در شمال آذربایجان ایران نیز واقع نیست. البته

- در نزدیکی دربند هم شهرکی به نام مراغه وجود دارد.
- xxxv البلدان؛ ابن واضح یعقوبی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال 1343، ص 46.
- xxxvi همانجا.
- xxxvii مسالك و الممالك به اهتمام ایرج افشار انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم سال 1368 صفحه 160 و 161.
- xxxviii و حد آذربایجان من برذعه مشرقاً الی ارزنجان مغرباً و يتصل حُدُها من جهة الشمال ببلاد الديلم و الجبل و الطارم و هو اقليم واسع.
- xxxix
- xl نشوي: مدينة بأذربيجان و يقال هي من ألزان تلاصق أرمينية و هي المعروفة بين العامة بنخجوان و يقال نخجوان، قال بلاذري: النشوي قصبة كورة بسفرجان.
- xli معجم البلدان؛ ج 5، ص 286-287.
- xliv دیوان حکیم قطران تبریزی، بسعی و اهتمام محمد نخجوانی، تبریز 1333، ص «ح».
- xlvi مسالك و الممالك به اهتمام ایرج افشار انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم سال 1368 صفحه 156.
- xlvi ابن خرداذبه در تعیین محل برزند اشتباه کرده است که در جای خود آن را تحقیق خواهیم کرد.
- xlvi احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم جلد دوم صفحه 555-571 ترجمه دکتر علینقی منزوی شرکت مؤلفان و مترجمان چاپ اول 1361.
- xlvi بعضی از نظریه های اساطیری را، مانند آنکه دنیا را به اولاد ثلاثة نوح نبی منتسب می دانند، برخی از مستشرقین مانند مار نیز قائل اند، اما این یک که آذربایجان به آذرباد بن ایران بن الاسود بن سام بن نوح - و یک گام پیشتر - آذرباد بن بیوراسف ریشه می برد، از ساخته ها و درآورده های نویسندگان خیالی شعوبیه (ابن مقفع) است و ابن فقیه

همدانی در البلدان به این موضوع صراحت دارد: القول فی آذربایجان/ قال ابن المقفع، آذربایجان آذربادین... «البلدان؛ ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی المعروف بابن الفقیه، لیدن سنه 1302، ص 284.

xlix «ارس» علاوه بر متون جغرافیای اسلام، در ادبیات ایران نیز بازتابی چشمگیر دارد که در فصلی راجع بر شگفتی‌های قفقاز نمونه‌های را ذکر خواهیم کرد.

li (دمشقی) «برگزیده مشترک یاقوت حموی ص 93 .  
lii (ابن القاسم ابن حوقل النصیبی؛ صورة الارض، ص 17، دار مکتبه الحیاة، بیروت 1992)

liii سنگلاخ؛ میرزا مهدی منشی استرآبادی، بر پایه نسخ مورخ 1173 و 1188 قمری، ویرایش روشن خیابوی، ص 20، چاپ اول سال 1374، نشر مرکز.  
liv همانجا.

lv Aran Azerbaycan kulturunde daglik yerlere nisbeten alcaq ve sicak olan yerlerin adi/ Duzluk, Ovalik.; (AZERBAYCAN TYURKCESI SOZLUGU, 1. Cilt, Seyfettin Altayli, Istanbul, 1994, Milli egitim bakanligi yayinlari.).

lvi عبارت «ساک» که احتمالاً به اقوام ساکی تعلق دارد، در بسیاری از نام‌های جغرافیایی قفقاز تکرار دارد. کاساک **Kassak** (شهر قزاق امروزی در شمال جمهوری آذربایجان و مجاورت گرجستان) شاکنی **Shakeni** و ساکی (شهر شکی در جمهوری آذربایجان) بالاساکان **Balasakan** (بالاسکان = بلاسجان)، مسقطی **Maskatti** (شهر ماسکاتی)، ماشتاگا **Mashtaga** ساکساکان (سئیسان) **Saksakan**، آکسو **Aksuo**، آرساک **Artsak**، ساکاسنا **Sakkasena** و... از نام‌هایی است که بازمانده سکاها می‌باشد.

lvii

lviii (دمشقی) «برگزیده مشترک یاقوت حموی ص 93 .

lix و حد ناحیه الران من اسفلها نهر الرس و علیة مدینة ورتان و تقع عن یمن ورتان قرب النهر البرزند.

lx برزند: الدال مهملة: بلد من نواحي تفلیس من اعمال جزان من ارمینة الاولی، کان من عمرها الافشین و جعلها مهسکراً له بعد ان کانت خرابة و قال الاصطخري: بین برزند و اردبیل خمسة عشر فرسخاً؛ و قال ابوسعده: برزند من نواحي آذربایجان و قد ذکرنا أنها من اعمال تفلیس و عمارة الافشین، واطن ان الموضع الذي

عمره الافشين برزنج أو موضع آخر يوافق اسمه اسم هذا، والله أعلم فليحقق. / معجم البلدان؛ ياقوت حموي، المجلد الاول، ص382، بيروت دارصادر 1993.

lxi حدود العالم من المشرق الي المغرب؛ تأليف 372 هجري، مؤلف ناشناخته، ترجمة ميرحسين شاه، مقدمة بارتولد، تعليقات مينورسكي، تصحيح سيدجلال الدين تهراني 1312 تهراني. چاپ مجلس شورا، ص417.

lxii

lxiii

lxiv ايران شهر؛ ماركو اورت، ص 225.

lxv أزان و هي ولاية واسعة من نواحي أرمينية؛ قال عمر بن محمد الحنفي بمدح محمد بن عبدالواحد اليمامي:

lxvi حتى أتى جبال الزان مُنتجعاً من وابل غيث جود يُنعش البشرًا  
وأحكَم الزان حتى نام صاحبها أمناً و شرَد عنها من بغي أشرا

و قال ايضاً:

يا ويح نفس سرت طوارقها بالهَم لا يُفارِقها  
و ويح نجدية مُنعمه أضحى مقيماً بالزان وامقها  
فكم أتى الآن دون مطلبها من عرض قد بدت مهارقها  
و من جبال بالزان قد قرنت إلي جبال اخري تُساوقها  
فلست عيني تري، إذا نظرت نجداً و قد أينعت حدائقها

lxvii ر.ك. فرهنگ لغات تركي سنگلاخ، ذيل مدخل اران.  
lxviii «آذربايجانين شمالنده، كورجستانك جنوب شرقيسنده و شيروانك غرب جنوبيسنده اولهرق، آراس ايله (كور) نهرلري آرسنده واقع قطعنهك اسكي اسميدر. اليوم قسم اعظمي (قرهباغ) اسميله معروف اولوب، روسيهك اليه كچميشدر». قاموس الاعلام شمس الدين سامي جلد 2 صفحه 820 چاپ استانبول مهران مطبعه سي 1316.

lxix برهان قاطع؛ جلد اول، صفحه 62، شركت طبع كتاب، طهران، اسفند 1317.

lxx تاريخ ارمنستان؛ موسس خورناتسي، ترجمة پروفيسور نعلنديان، ص96-97.

lxxi يادداشتهاي قزويني؛ به كوشش ايرج افشار، ج2، ص40.

lxxii و ليس بجميع اذربيجان و ارمينيه و الرانين متكلم و لا متعصب للكلام و النظر (صوره الارض، ابن

حوقل، ص 299)

lxxiii قارقار - گرگر - خارخار - قرقر - خرخر نام قبيله اي بزرگ است كه در آسياي صغير، جلفاي آذربايجان ايران، ارمنستان و گرجستان و قفقاز

شمالی بازمانده دارند و شاید «گریگور» همان گرگر باشد. برخی از اقوام آلبانی در ملل غالب قفقازی مستحیل شده اند که امروزه در میان ارامنه به تیپ آلبانیایی برخوردار می‌کنیم که خود را ارمنی می‌پندارند. موارد نظیر استحاله گروهی در میان قوم غالب در این منطقه و مناطق مجاور به عیان دیده شده است چندانکه امروزه برخی از مردمان جنوب شرقی ترکیه ارمنی‌الاصل بودن خود را می‌دانند که لابد برعکس این نیز در ارمنستان مطلوب است اما با خواص شوونیستی موجود در ارمنستان چنین کندوکاوی عملاً غیرممکن است.

<sup>lxxiv</sup> و هذه الفوه في جميع بلد الران من حد باب الابواب الي تغليس و قرب نهر الرس الي نواحي خزران و هي مملکه تحت يد صاحب آذربيجان في جبال متصل بجبال الطرم المتصله من غربي بحر الخزر و كان اكثر هؤلاء الملوك عليهم كالضرائب القائمه و اللوازم تحمل في كل سنه الي ملوك آذربيجان فلا تنقطع و لا تمتنع و كلهم في طاعه من ملكها فتفقها و كان ابن الساج يرضي منهم بالقليل مره و بالتافه اخري علي طريق الديه فلما صارت هذه المملکه الي المرزيان ابن محمد بن مسافر المعروف بالسلار ، جعل لها دواوين و قوانين و لوازم يخاطب علي مرافقتها و توابعها و بقاياها و من اكبر من ادركت من ملوكها شروان شاه محمد بن احمد الازدي و ملك اللابجان بعده و له الملك المتصل ببعض جبال القبق و نواحيه يعرف بلابجان شاه. (صوره الارض/ابن حوقل، ص 299 و 29.8 بيروت دار مكتبة الحياه 1992).

<sup>lxxv</sup> همان شهر «شیراک» است.

<sup>lxxvi</sup> هما ارمنیتان الکبری و الصغری، حدما من بردعه الي الباب الابواب، و من الجهه الاخري الي البلاد الروم و جبل القبق و صاحب السرير، و قيل: ارمنيه الکبری خللاط و نواحيها و قيل: هي ثلاث ارمنييات و قيل: اربع، فالاولي: بيلقان و قبله و شروان و ما انضم اليها عد منها و الثانيه: جزران و صغدبيل و باب فيروز قباد و اللکر، والثالثه: البسفرجان و دبيل و سراج طير و بغروند و النشوي ... فمن الرابعه: شمشاط و قالقيلا و ارجيش و باجنيس، و كانت کور اران و السيسجان و دبيل و النشوي و سراج طير و بغروند و خللاط و باجنيس في مملکه الروم، فافتتحا الفرس و ضموها الي ملك شروان التي فيها صخره موسي عليه السلام، التي بقرب عين الحيوان»

<sup>lxxvii</sup> مقدسي چ ع 413 ، 9.

<sup>lxxviii</sup> همان.

<sup>lxxix</sup> مقدسي چ ع 413 ، 9

<sup>lxxx</sup> همان.

<sup>lxxxii</sup> رودی که المقدسي آن را «نهر الملك» می‌خواند همانا رود کریا کورا است. اما دکتر علینقی منزوی در ترجمه احسن التقاسیم مقدسي (چاپ اول، 1361



خورشيدى، شركت مؤلفان و مترجمان ايران جلد دوم، صفحه 555). به غلط آن را «مك» ضبط کرده است. تسميه ملك كه در متن اصلي - عربي - بدون اعراب آمده است فرضيه نام كورش كبير بر روي رود كورا را تصديق مي‌كند و تلفظ آن «مَلِك» به معنای پادشاه است؛ چه رود «كر» نامي است كه از اسم كورش پادشاه برگرفته شده است.

<sup>lxxxii</sup> و قد جعلنا هذا الاقليم ثلاث كور اولها من قبل البحيرة الران ثم ارمينية ثم آذربيجان. فاما الران فانها تكون نحو ثلث من الاقليم في مثل جزيرة بين بحيرة و النهر الرس و نحر الملك يشقها طولاً. (كتاب احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم تأليف شمس الدين ابي عبدالله محمد المقدسي طبع في مدينة ليدن المحروسه بمطبعة بريل سنه 1909 المسيحيه « الطبعة الثانية دار صادر بيروت»

<sup>lxxxiii</sup> اصطخري؛ مسالك و ممالك، ص 187.

<sup>lxxxiv</sup> ارمينييه: ناحيه اياست ميان آذربيجان و روم. (آثار البلاد و اخبار العباد، محمد بن عبدالرحمان «11 هجري» تصحيح دكتور محمد شاهمرادي انتشارات دانشگاه تهران 1373 جلد دوم صفحه 310).

<sup>lxxxv</sup> آثار البلاد جلد دوم صفحه 147.

<sup>lxxxvi</sup> مسالك و الممالك به اهتمام ايرج افشار انتشارات علمي و فرهنگي چاپ دوم سال 1368 صفحه 160 و 161.

<sup>lxxxvii</sup> تعليقات بر حدود العالم.

<sup>lxxxviii</sup> المسالك و الممالك، ص 124

<sup>lxxxix</sup> و في كتب الفرس: ان جرزان و اراكانتا في ايدي الخزر و سائر ارمينية في ايدي الروم يتولاها صاحبها ارميناقس و سمته العرب ارميناق، فكانت الخزر فتغير،

<sup>xc</sup> اسم أعجمي لولايه واسعه و بلاد كثيره، منها جنزه و هي التي تسميها العامه كنجه و برذعه و شمكور و بيلقان و بين آذربيجان و اراكان نحر يقال له الرس كل ما جاوره من ناحيه المغرب و الشمال فهو من اراكان و ما كان من جهه المشرق فهو من آذربيجان، قال نصر: اراكان من اصقاع ارمينية

<sup>xci</sup> شكّي: ولاية بأرمينية، ينسب إليها الجلود الشكية مشهورة علي نحر الكرك قرب تفليس. (معجم البلدان

؛ ج 3، ص 357)

<sup>xcii</sup> همانجا 29.

<sup>xciii</sup> تفليس: بلد بأرمينية الاولى، و بعض يقول بأراكان و هي قصبة ناحية جُززان قرب باب الابواب و هي مدينة

قديمة ازلية.

<sup>xciv</sup> بلد في اقصى آذربيجان؛ قال حمزة: برذعه معرب برده دار و معناه بالفارسية موضع السبي، ذلك أن بعض ملوك الفرس سبي سبياً من وراء ارمينية و أنزلهم هناك، و قال هلال بن المحسن : برذعه قصبة آذربيجان ، و ذكر ابن الفقيه أن برذعة هي مدينة أزان و هي آخر حدود آذربيجان.

<sup>xcv</sup> و قال الاصطخري : برذعة مدينة كبيره جداً أكثر من فرسخ في فرسخ، و هي نزهة خصبة كثيرة الزرع و الثمار جداً و ليس ما بين العراق و خراسان بعد الري و أصبهان مدينة أكبر و لا أخصب و لا أحسن موضعاً من مرافق برذعة.

<sup>xcvi</sup> موقان: ولاية فيها قري و مروج كثيرة تحتلها التركمان للزعي فأكثر اهلها منهم و هي بأذربيجان.  
<sup>xcvii</sup> ... في مثل جزيرة بين البحيرة و نهرالرس و نهر الملك يشقها، طولاً قصبتها برذعه و من مدنها تفليس (مقدسي شمس الدين ابو عبدالله محمد، احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم ليدن، بريل ، 1906 صفحة 259).  
<sup>xcviii</sup> مسالك و ممالك . تأليف ابواسحق اصطخري به اهتمام ايرج افشار صفحة 155 شركة انتشارات علمي و فرهنگي 1368.

<sup>xcix</sup> پس از اعلام نام جمهوری آذربايجان در سال 1918 روشنفكران ايراني با نگراني از فتنه هاي پان تركيستي اين باور را بالنده كردند و البته نظريه پردازان حكومت پادشاهي پهلوي نيز انكار نام جغرافيايي شمال ارس را ضامن حفظ تماميت ارضي ايران دانستند كه در فصلهاي بعدي اين روند را مورد بحث قرار خواهيم داد.  
<sup>c</sup> و آذربيجان الي باب الابواب ، معجم البلدان ج 1 ص 27 .

<sup>ci</sup> و اراڤ اول مملكه بأرمينية فيها اربعة آلاف قرية و اكثرها لصاحب السرير (معجم البلدان، ج 1، ص 162 ارمينية) دار صادر بيروت، 1993.

<sup>cii</sup> الرس: قال: الرس وادي آذربيجان و حد آذربيجان ما وراء الرس و يقال إنه كان بأزان.

<sup>ciii</sup> همانجا 93.

civ

<sup>cv</sup> «قال ابن فاطمة: و في هذا الجزء يقع نهر الكر الكبير الذي يشق بلاد اراڤ و ينصب في بحر طبرستان ... و في شرقها علي جنوب النهر من مدن اراڤ المذكورة في الكتب شمكور ... و في الشمال نهر الكر مدينة نفجوان و هي من المدن المذكورة في الشرق اراڤ». الجغرافيا؛ ابي الحسن علي المغربي، ص 189 . 188.

<sup>cvi</sup> ياقوت؛ معجم البلدان، ج 4، ص 636. ابن خرداذبه؛ المسالك و الممالك، ص 120.

<sup>cvi</sup> و تجمع له بناحية أرم و بلوانكرخ خلق من الأرمن و أهل آذربيجان. (فتوح البلدان؛ البلاذري،

بيروت 1421، ص 320.

cviіі مینورسکی چنین اعتقادی دارد که در ذیل مقاله  
ارمینیه مندرج در دائره المعارف اسلام (فرانسه)  
منعکس است.

cix تاریخ قره باغ؛ علیرضا راهور لیقوان – پرویز  
زارع شاهمرس، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل  
وزارت امور خارجه، 1376، ص 25.